

شود، مصدق برای مقابله با این توطئه متوسل به فرزندم شد"
در مرداد ۳۲ فرزندم برای انحلال مجلس بعمل آمد و اکثریت قاطع
با انحلال مجلس رای دادند.

طبق اطلاع موثق دیگر ۳۲ نفر از طرفداران دربار و عوامل استعمار
با سوگندنامه که در پشت قرآن با اعضا رسانیده بودند متعهد گردیده
بودند که دکتر فاطمی را در هر کجا بیابند ترور کنند و دکتر مصدق را
هم بعنوان استیضاح به مجلس کشانیده و در آنجا میرا شرافعی شهادت کرده
بود او را ترور کنند. آقای حبیب‌الله ذوالقدر که در منزل سالمی،
خواهرزاده آیت‌الله کاشانی بوده و آقای کاظم خلیلی خواهرزاده دیگر
آیت‌الله کاشانی نیز بوده است برای من نقل میکرد که در آنجا مذاکره
میکردند که ۳۲ نفر قرآن امضاء کرده‌اند که پس از اینکه دکتر مصدق
استیضاح شد و شخصاً به مجلس حاضر شد او را میرا شرافعی به قتل رسانند
و دکتر فاطمی را هم هرجا یافتند بکشند.

<http://chebayadkard.com/>

در کتاب " مصدق " نوشته آقای علی جان زاده صفحه ۱۷۴ به بعد چنین مینویسد :

کودتای ننگین ۲۸ مرداد

۱۹۵۳ : ایران

ابعاد عملیات چریکی در قیاس به عملیاتی که برای تغییر یک رژیم با دولت صورت میگیرد، بسیار اندک و ناچیز است. در اینکه " سیا " به سال ۱۹۵۳، برای سرنگون کردن دولت دکتر محمد مصدق و پاپسدادار نگهداشتن اریکه سلطنت محمدرضا پهلوی، شاهنشاه ایران، کودتایی ترتیب داد و آنرا به شعر رسانید، تردیدی وجود ندارد، اما آمریکایی های انگشت شماری هستند که میدانند، کارگردان اصلی کودتایی که دولت وقت ایران را سرنگون کرد، یک جاسوس در خدمت " سیا " و نه " تشو دوز روزولت " رئیس جمهوری پیشین ایالات متحده بود.

او، گرمیت " کیم " روزولت است که هفتمین عموزاده " فرانکلین روزولت " هم هست و هنوز که هنوز است در چار دیوار " سیا " به قدردانی از عملیات خارق العاده اش در تهران، در حدود ۵ سال پیش، به " آقای ایران " شهرت دارد. " کیم " در سال ۱۹۶۵، به معاونت مدیر عامل کمپانی گلف، برگزیده شد.

یکی از افسانه هائی که در چار دیوار " سیا " درباره ماجرا جوشیهای روزولت، زبان زداست، اینست که او در حالی که تفنگی حمل کرده بود، در جایگاه فرماندهی ستونی از تانکها، بایک حمله " غافلگیرانه " خشونت آمیز، به تهران یورش برد و قیامی را علیه مصدق " همیشه - گریان " برانگیخت.

یک عامل " سیا " که با وضع ایران، آشنائی دارد، این داستان را " تاحدی " افسانه مانند " نامید و گفت " کیم " از یک مخفیگاه زیرزمینی در تهران - بدور از محوطه " سفارت آمریکا - عملیات را هدایت میکرد. این شخص بالحنی تحسین آمیز افزود: " عملیاتی بواقع جیمز باندی بود و ژنرال فضل اله زاهدی - که اول سپتامبر ۱۹۶۳، در سن ۶۷ سالگی، درگذشت - توسط " سیا " برای جایگزینی دکتر مصدق، برگزیده شده بود او هم خصوصیتی داشت که یک جاسوس تخیلی را منعکس میکرد. او ۱۸۵

سانتیمتر قد ترکیبی زن پسندانه داشت ، با بلشویکها جنگیده و به دست کردها ، اسیر شده بود ، او به سال ۱۹۴۲ به توسط انگلیسها ، ربوده شد . انگلیسها ، بدگمان بودند که او ، به سود نازیها ، توطئه میچیند . در جنگ جهانی دوم ، انگلیسها همراه شورویها ، ایران را اشغال کرده بودند . عمال انگلیسی ، پس از بودن زاهدی ، اعلام کردند که در اشاق خواب او ، چیزهایی به این شرح پیدا کرده اند ؛ "گفکسیونی از سلاحهای خودکار ساخت آلمان ، شورتهای ابریشمی ، نامه های از چتربازان آلمانی که در نواحی کوهستانی ، فعالیت داشتند و بالاخره یک دفترچه مصور روسیه های گلچین شده . تهران همراه با نام و نشانی آنها " .

پس از جنگ ، زاهدی مدارج ترقی را به سرعت پشت سر نهاد . به سال ۱۹۵۱ وقتی دکتر مصدق نخست وزیر شد ، زاهدی وزارت کشور را در دولت او ، برعهده گرفت .

مصدق ، در اوایل ، کمپانی انگلیسی نفت ایران و انگلیس را ملی کرد و پالایشگاه عظیم نفتی آبادان را که مشرف به خلیج فارس است ، معادریه کرد . پالایشگاه تعطیل شد و این تعطیلی به بیکار شدن هزاران کارگر انجامید و ایران را در یک بحران مالی ، فرو برد .

بریتانیا ، با برخورداری از پشتیبانی دیگر دول غربی ، خرید نفت ایران را " بایکوت " کرد . کارکنان بومی ، قادر نبودند بدون یاری کارمندان فنی انگلیسی ، پالایشگاه را با ظرفیت کامل اداره کنند .

مصدق با " توده " - حزب کمونیست ایران - هم دست شد و این امر ، لندن و واشنگتن را نگران کرد که مبادا شورویها ، سرانجام مسیر جزیران عظیم نفت ایران را به سوی کشور خود که با ایران مرز مشترک دارد ، تغییر دهند .

زاهدی که حزب توده را قابل تحمل نمیدانست ، با مصدق درافتاد ، مصدق ، به بهانه ضعف مزاج ، از روی تخت خواب خود ، بحران را رهبری میکرد اینجا بود که " سیا " و کیم روزولت دست بکار شدند تا مصدق را برکنار و زاهدی را جانشین او گردانند . روزولت ، با وجودیکه سه هفت سال پیش نداشت ، در امر اطلاعاتی ، بسیار خبره بود . او که پدرش یعنی فرزندی رئیس جمهوری پیشین هم " گرمیت " نام داشت در بوئنوس آیرس متولد شده بود . " کیم " اندکی پیش از شروع جنگ دوم جهانی ، از دانشگاه هاروارد ، فارغ التحصیل شد و سپس در موسسه فنی

" تکنولوژی " کالیفرنیا ، کرسی استادی تاریخ را اشغال کرد ، وقتی هنوز در هاوارد تحصیل می‌کرد ، متاهل شد .

" کیم " با ملحق شدن به اداره ویژه استراتژیکی ، از زندگی فرهنگی کنار رفت و با پایان جنگ ، به عنوان کارشناس امور خاورمیانه ، به " سیا " پیوست . پدرش ، در جریان جنگ ، در آلاسکا ، درگذشت و عمویش - ژنرال - سرتیپ - تشودور روزولت ، یکسال بعد ، در پلاژهای نورماندی فوت کرد .

سیا ، میلیون ها دلار خرج کرد

دول انگلیس و آمریکا ، متفقا مصمم شدند ، مصدق را سرنگون کنند طبق پیش بینی " سیا " ، شرایط برای موفقیت کاملا مساعد بود و می شد با یک قدرت ناشی ، وفاداری مردم ایران را نسبت به شاه ، جلوه گر ساخت . رهبری عملیات ، برعهده " کیم " روزولت قرار گرفت که در آن هنگام ، برجسته ترین عامل " سیا " در خاورمیانه به شمار می آمد . روزولت مطابق مقررات متداول ، وارد ایران شد ، او ، با اتومبیل از مرز به تهران آمد و ناگهان ، از انظار پنهان شد ، او ، چون قبلا هم مدتی در ایران به سر برده ، و از این رو ، چهره ای آشنا به حساب می آمد ، ناگزیر بوده ، آفتابی نگردد . و برای گریز از اعمال مصدق که همواره دنبالش بودند ، محل ستاد عملیات خود را ، کرارا عوض می کرد . روزولت ، دور از مصدق و قلمرو تحت حمایت سفارت آمریکا ، عملیاتش را دنبال میکرد بدیهیست ، پنج آمریکایی دیگر منجمله پاره ای از اعمال " سیا " که در سفارت بودند با او همکاری میکردند ، به علاوه ، هفت تن جاسوس مخفی از جمله دو کارگردان برجسته جاسوسی ، ایرانی بودند و تشریک مساعی میکردند . با اینکه این دونفر ، در تمام مدت جریان عملیات به وسیله رابطه های خود ، با روزولت تماس داشتند ، روزولت ، هرگز با آنها ملاقات نکرد . وقتی نقشه قیام ، در مرحله تهیه بود ، ژنرال - سرتیپ - ایچ ، نورمان شوارزکف که در برنام " چرا مزدگان جنایتکار " را دیوشرکت میکرد ، سروکله اش در تهران پیدا شد ، او ، در دهه ۱۹۲۵ ، نیروی پلیس شاه را ، سازمانی تازه داده بود . این شخص هنگامی شهرت یافت که در سال ۱۹۳۲ ، در مقام ریاست پلیس محلی نیوجرسی ، درباره " ربا پندگان کودک لیندبری " ، تحقیقاتی به عمل آورد . شوارزکف ، از دوستان قدیم

خانواده زاهدی بود و ادعا کرد، برای " تجدید دیدار پاران قدیم " آمده است. اما، در واقع بخشی از عملیات مورد نظر را تشکیل میداد. شاه، روز ۱۳ اوت، فرمانی را صادر کرد و ضمن آن، مصدق را برکنار و زاهدی را به نخست وزیری منصوب کرد. مصدق یک دنده، سرهنگی را که فرمان برکناریش را آورده بود، بازداشت کرد. در خیابانها، مردم آشوبها کردند و شاه سه سوسه ساله، همواره همشوش (در آن موقع شربای زیبا بود) با هواپیما، از کاخ خود، در ساحل دریای خزر، به بغداد گریخت. در روز تمام که اگتاشا دادا به داشت، تمام روز ولت بادو عامل اصلی ایرانش، قطع بود.

در این گیرودار، شاه به رم رفت و آلن دالس (رئیس وقت سیا) برای تبادل نظر با او، به ایتالیا پرواز کرد. والاحضرت اشرف، خواهر دوقلو و زیبای شاه، کوشید در یک توطئه بین المللی، نقش ایفا کند اما، شاه حاضر نشد با او به گفتگو بنشیند. گروههای کمونیست، در تهران، کنترل خیابانها را به دست گرفتند و با برپا کردن جشن و سرور مجسمه های شاه را پاشین کشیدند.

مخالفت با مصدق، بطور ناگهانی شکل گرفت. افراد ارتش به دستگیری تظاهرکنندگان پرداختند. روز ولت اول وقت روز ۱۹ اوت، از پناهگاهش به ایادی ایرانی خود دستور داد، تا آنجا که بتوانند عوامل خود را به خیابانها سرازیر کنند. این ایادی، به یک باشگاه ورزشی رفتند و ترکیبی از گروههای متفاوت حیرت انگیزی را از وزنه برداران میلباران و ژیمناستیک بازان، تشکیل دادند. این ترکیب متشکل اما نا هماهنگ به بازارها ریختند و به طرفداری از شاه به دادن شعار پرداختند. حجم این گروه، به سرعت افزونی میگرفت. تقریباً، روز به نیمه رسیده بود که تردید باقی نماند، که ترازو، به زیان مصدق برگشته و هیچ چیز نمیتواند ورق را عوض کند.

زاهدی، از پناهگاه خود، بیرون آمد و در مسند قدرت قرار گرفت. شاه، از تبعیدگاهش بازگشت. مصدق زندانی شد و سران حزب سوده اعدام شدند.

در این حین و بیص، بریتانیا، انحصار خود را بر نفت ایران، از کف داد. یک کنسرسیوم غربی متشکل از کمپانیهای نفتی، در اوت ۱۹۵۸، یک قرارداد نفتی به مدت بیست و پنج سال، با ایران امضاء کرد. بر اساس

قرارداد جدید، چهل درصد از سهام نفت ایران به شرکت سابق نفت ایران و انگلیس تعلق یافت، چهل درصد دیگر سهام هم به گروهی از کمپانی‌های نفتی آمریکایی - تلفداویل، استاندارد اویل آف نیوجرسی و کالیفرنیا، کمپانی نفتی تگزاس و سکونی موبیل - داده شد. کمپانی سلطنتی هلند، ۱۴ درصد و کمپانی فرانسوی - فرانسوا و پترول - شش درصد سهام را دریافت کردند. برپایه این معامله، نیمی از درآمد چندین میلیون دلاری به ایران تعلق یافت و متقابلاً، به کمپانی سابق نفت ایران و انگلیس، تضمین داده شد، مبلغ هفتاد میلیون دلار خسارت پرداخت شود.

البته، ایالات متحده، نقش "سیا" را در این ماجرا، هرگز اذعان نکرد. دالس، در یک برنامه تلویزیونی که در سال ۱۹۶۲، پس از بازنشستگی او در "سیا" نشان داده شد، بطور غیرمستقیم و تلویحی به این موضوع اشاره کرد. از او سؤال شد آیا صحیح است که "سیا" میلیونها دلار برای اجیر کردن مردم و آوردن آنها به خیابانها و انجام دیگر کارهایی برای سرنگون ساختن دولت مصدق، صرف کرده؟ آیا در این زمینه امکنت مطلبی فاش کند؟ دالس جواب داد: "البته این ادعا که ما، دلارهای بیشماری خرج کردیم، به کلی اساسی ندارد" رئیس سابق "سیا" در کتاب خود تحت عنوان "فن اطلاعاتی" تلویحاً به این مسئله چنین اشاره میکند "حامیان شاه از پشتیبانی خارجی، برخوردار شدند"، او از گفتن این مطلب که چنین حمایتی مستقیماً از ناحیه "سیا" صورت گرفته است، امتناع ورزیده است.

در کتاب تحت عنوان طالقانی و تاریخ، نوشته آقای بهرام افرا سیاهی از صفحه ۱۳۴ تا ۱۳۷ چنین نوشته شده:

" دولت مصدق چهار لحاظ بین المللی وجه از داخل، زیر فشار قرار می‌گیرد. دولتهای سوسیالیستی و در رأس آن‌ها شوروی نیز کمکی بوی نمی‌کنند. از داخل نیز مجلس کارشکنی میکند. مصدق تصمیم می‌گیرد با انجام رفراندوم و انحلال دوره هفدهم مجلس، مجلس جدیدی تشکیل دهد و این تصمیم را خطاب به ملت ایران اعلام میکند. روز دوشنبه دوازدهم مرداد رفراندوم انجام میشود و انحلال مجلس با رای قاطع مردم تصویب میشود. انگلستان و آمریکا پیگیرانه زمینه کودتار را فراهم میکنند.

" دالس " با سفیر آمریکا در ایران ملاقات می‌کند، اشرف‌خواهر شاه و بدنبال او ژنرال شوارتسکف وارد تهران می‌شوند. ولی علیرغم تمام این نشانه‌های واضح دکتر مصدق دست به هیچ اقدامی جهت پیشگیری نمی‌زند. روز بیست و دوم مرداد مطبوعات سازمانهای ملی و حزب توده بدولت در مورد انجام کودتا هشدار میدهند و اشخاص زیر را بعنوان گردانندگان اصلی کودتا معرفی می‌کنند:

سرلشکر زاهدی، سرلشکر با تمام‌قلیچ، سرلشکر گوزن، سپهبد شاه-بختی ... بیست و سوم مرداد ماه مقدمات کودتا توسط شوارتسکف، شاه و زاهدی فراهم شده و آماده اجرا میگردد. طبق قرار قبلی می‌بایست ساعت یک بعد از نیمه شب با حمله واحدهای گارد سلطنتی بشهر به فرماندهی سرهنگ نصیری و چند واحد دیگر در شهر تهران کودتا عملی گردد. مصدق از طریق افسران حزب توده از توطئه باخبر شده کودتا عقیم می‌ماند و کودتاچیان نیم ساعت بعد از نیمه شب با پرتاب موشک سفیدی انصاف از کودتا را بواحدهای کودتاچی ابلاغ کردند. ولی مصدق باز هم هیچ اقدامی نمی‌کند و حاضر به سرکوبی عمال کودتا نمی‌شود. کودتاچیان انجام کودتا را به نیمه شب ۳۲/۵/۲۴ موقوف ساختند ولی باز هم همان شب مصدق از جزئیات کودتا آگاه شده و دستور آماده بسیاش و رسیدگی میدهد. کودتاچیان دکتر فاطمی وزیر خارجه، مهندس حق شناس وزیر راه را توقیف می‌کنند و به سعدآباد می‌برند ولی موفق به دستگیری رئیس ستاد ارتش نمی‌شوند.

نیمه شب نصیری همراه عده‌ای سرباز به خانه نخست وزیر مراجعه کرده نامه شاه را که در آن مصدق را عزل کرده بود بدست او میدهد ولی مصدق دستور میدهد نصیری و همراهانش را دستگیر کنند و تا صبح ۲۵ مرداد اکثر افسران شرکت کننده در کودتا و سربازان گارد خلع سلاح می‌شوند، بار دیگر کودتا به شکست می‌انجامد. محمدرضا شاه مزدور بعد از اطلاع از شکست کودتا با هواپیما به بغداد فرار میکند. باز مردم به پشتیبانی مصدق به خیابانها میریزند و فرزند رشید ملت " شادروان مرحوم دکتر فاطمی " برای مردم این چنین سخنرانی میکند:

" ... جنایات دربار پهلوی جنایات ملک فاروق را روسفید کرد... خائن همیشه خائف است، کودتای اجنبی وقتی نقش بر آب شد شاه پاولین سفارت انگلیس پناه برد. شکر خدا که آخرین پایگاه سیاه انگلستان

یعنی دربار ننگین پهلوی منهدم شد که جز اراده شما نمی‌توانست این کانون را منهدم کند.

مردم فریاد برمی‌آوردند " ما شاه نمی‌خواهیم " شاه فسراری و اجنبی‌پرست باید معاکمه و مجازات شود " نابود باد بساط ننگین دربار پهلوی " معذق پیروز است " " پیروز باد ملت " " پسر شاه ننگ و نفرت " و بدین ترتیب مردم خواست واقعی خود را برای سرنگونی رژیم سلطنتی ابراز می‌کنند. طی سه روز از ۲۵ تا ۲۸ مرداد تظاهرات خیابانی گروهیها و احزاب مختلف ادامه می‌یابد مردم مجسمه رضاشاه و محمدرضاشاه را پاشین می‌کشند. ولی دولت مردم را به آرامش و برپا نکردن تظاهرات دعوت می‌کند. در حالیکه سرلشکر زاهدی و وابستگان بدربار و کلیه جیره‌خواران امپریالیسم آمریکا و انگلیس با هدایت ورهبری " هندرسن " سفیر آمریکا و " گرمیت روزولت " رئیس سازمان سیا در منطقه و بمک مستشاران نظامی آمریکا در ایران فعالانه برای انجام کودتا می‌کوشند.

بعد از ۲۷ مرداد هنگامیکه فرماندار نظامی ختم تظاهرات مردم را اعلام میداشت با تحریک عوامل مزبور آمریکا " شعبان جعفری " معروف به " شعبون بی‌مخ " " محمود عسگر " " طیب " و " رمضان بخی " در رأس گروهی از فاشیست‌ها و اوباش بخیابانها ریخته و به تظاهرات " شاهپرستان " می‌پردازند و صبح روز ۲۸ مرداد نیز این تظاهرات ادامه پیدا می‌کند و تظاهر کنندگان به روزنامه‌ها و دفاتر احزاب حمله ور می‌شوند کودتاچیان قبل از کودتا با افسران و فرماندهان واحدهای ارتشی مقیم تهران تماس می‌گیرند. ولی دکتر معذق با علم و آگاهی به این تماسها خوش خیالانه به افسران خود مطمئن است. بدین ترتیب در حالیکه رهبران نهضت ملی ایران دچار تزلزل و تردید بودند واحدهای نظامی کودتا بدنبال ارادل و اوباش وارد عمل شده و نقاط حساس شهر از جمله اداره تبلیغات و رادیو را به تصرف درآورده. و خانه دکتر معذق را محاصره کردند و بالاخره ساعت ۳/۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد سرلشکر زاهدی سقوط دولت دکتر معذق و انتصاب خود به مقام نخست‌وزیری را از رادیو تهران اعلام نمود. تنها مقاومتی که در برابر کودتاچیان بعمل آمد از سوی گارد محافظ خانه دکتر معذق به فرماندهی سرهنگ ممتاز بود که تا ساعت ۷/۵ بعد از ظهر سرسختانه تا آخرین فشنگ جنگیدند ...

... و بدین ترتیب عدم قاطعیت و مماشات دکتر مصدق وجهه ملی و خیانت دوستانش به او و همچنین عدم تشکل و مسلح نبودن توده مردم، مزدوران آمریکا و انگلستان را بار دیگر حاکم بلامنازع ایران می‌کند و بساط چپا و لگری خود را با برگردانیدن محمدرضا شاه خائن بر کشور ما می‌گسترند.

در کتاب "مصدق و تاریخ"، نوشته آقای افراسیابی چنین نوشته شده:
کودتای ۲۸ مرداد

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سقوط حکومت دکتر مصدق یکی از مهمترین حوادث تاریخی این مملکت بشمار می‌آید، و همین حوادث در آینده ایران تاثیر فوق العاده زیادی گذارد، گسترش دامنه امواج نهضت استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی که برهبری "دکتر محمد مصدق" در ایران پدید آمد، تا آنجا پیشرفت که منجر به قطع کامل سلطه بیگانگان شده، بویژه فریادش از مرزها هم گذشت و در تمام منطقه خاورمیانه طنین افکند و حتی در سطح جهانی تاثیر گذاشت.

نهضتی را که دکتر مصدق آغاز کرد در اوج خود تمام صاحبان سرمایه و سلطه‌گران بین‌المللی را آزار داد و سخت رنجانید، آنان سخت بوحشت افتادند و همین وحشت امپریالیسم بود که از ترس قطع منافعی که سر به توطئه‌های گوناگونی نظیر، ۳۵ تیر، ۹ اسفند و غیره همه با هوشیاری و پشتیبانی مردم خنثی شد، اما از آنجا که امپریالیسم لحظه‌ای نیا سود تا موجبات سقوط مصدق را فراهم کند و بدینوسیله راه را برای چپاول دوباره اش هموار نماید، کودتای سنگین ۲۸ مرداد طرح ریزی شد.

روز ۱۹ تیر ۱۳۳۲ کنفرانسی در واشنگتن از طرف نمایندگان آمریکا انگلستان و فرانسه ترتیب داده شد و در آن کنفرانس نمایندگان کشورهای سرمایه‌داری در مورد سرنگونی دولت مصدق و متلاشی نمودن نهضت ملی ایران یکصدا شدند. آمریکا شیان بیشتر روی شاه و اطرافیان وی که در شهربانی و ارتش بودند، حساب می‌کردند. از اینرو سازمان جاسوسی "سیا" آمریکا و "اینتلیجنت سرویس انگلستان" متحدان دست‌بکار شدند و ژنرال "شوارتسکف" را برای فراهم نمودن زمینه کودتا به ایران فرستادند.

ژنرال "شوارتسکف" قبلا بین سالهای ۱۹۴۲ (۱۳۲۱) ۱۹۴۸ (۱۳۲۷)

در ایران ما موریت داشت که درهای ژاندارمری ایران را سازماندهی و آموزش دهد. از اینرو با " فضل الله زاهدی " که در آن هنگام رئیس شهر بانی بود، آشنایی قبلی داشت. دیدار " شوارتسکف " از ایران بهبانه بازدید از دوستان و آشنایانش صورت گرفت و سپس بنا به توفیق " محمدرضا پهلوی " زاهدی را که از دیگران در ارتش و شهر بانی با تجربه تر بود کاندیدای اجرای کودتا نمودند.

همزمان با این بندوبست های " شوارتسکف " در تهران " آلن دالس " رئیس سازمان جاسوسی " سیا " که برادر وزیر امور خارجه آمریکا " فاستر دالس " نیز بود، عازم سویس شد و " لوئی هندرسن " هم زمان با وی حرکت کرد و هر سه در سویس علیه " دکتر مصدق " به توطئه نشستند. در این بین اشرف پهلوی، خواهر دوقلوئی محمدرضا پهلوی هم با قرار قبلی که با هندرسن در تهران گذاشته بود با رخصت برادرش بسویس پرواز کرده و نطفه کودتا در آنجا بسته شد.

در ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ محمدرضا پهلوی ناگهان بدون مقدمه فرمانی مبنی بر عزل دکتر مصدق و انتصاب زاهدی به نخست وزیری صادر کرد که در واقع دو ورقه سفید توسط محمدرضا پهلوی با مضاء رسید که بعداً یکی از آنها فرمان عزل مصدق و در دیگری انتصاب زاهدی نوشته شد. در پی حوادث و جریاناتی که ذکر آن در قسمت های بعدی این کتاب خواهد آمد محمدرضا پهلوی از روی احتیاط تهران را ترک گفت و به شمال بکنار دریا رفت و منتظر ماند تا اگر هوا خیلی پس بود بجاگزیند و فرار نماید. سرهنگ نصیری مأمور عزل دکتر مصدق، در آن زمان رئیس گارد سلطنتی بود، در آن شب دستگیر شد، وی در حالی دستگیر شد که در شب ۲۵ مرداد فرمان عزل را به خانه دکتر محمد مصدق می برد. دکتر مصدق فرمان را میگیرد و دستور می دهد ویرا توفیق نمایند و بدینسان کودتای ۲۵ مرداد عقیم می ماند. محمدرضا پهلوی همراه با شریا با شتاب به ایتالیا فرار می کنند.

روز ۲۷ مرداد هندرسن سفیر آمریکا فوراً به تهران می آید و با دکتر مصدق ملاقات می کند و بوی می گوید " دولت آمریکا دیگر نمی تواند حکومت او را برسمیت بشناسد و بعنوان یک نخست وزیر قانونی با وی معامله کند. " هندرسن علناً به دکتر مصدق می گوید که آمریکا با تمام قوا از ادامه حکومت وی جلوگیری بعمل خواهد آورد و بمصدق پیشنهاد

میکنند که از نخست وزیری کناره گیری نماید. دکتر مصدق با لحن بسیار تندی
 هندرسن را از خانه اش بیرون می کند و می گوید که فردا با آمریکا قطع
 رابطه خواهد نمود. هندرسن پس از این مشاجره لفظی با رابطین دولت
 جدید در مرکز تماس گرفته می گوید که از هدی را بعنوان مسئول دولت ایران می شناسد
 تلاش جهت سرنگونی دکتر مصدق سخت بالا می گیرد، شوارتسکف با خرج ده
 میلیون دلار افراد زیادی را از اطراف دکتر مصدق پراکنده می کند و زمینه
 سقوط وی را فراهم می نماید. لوثی هندرسن در ۲۷ مرداد به تهران می آید
 و چک شماره ۷۰۳۳۵۲ بانک ملی ایران بمبلغ ۳۲ ۶۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ریال را
 جهت هزینه اجرای کودتای ۲۸ مرداد می پردازد. روزنامه «لوموند» در
 شماره ۱۷ خود بتاريخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۳ نوشت:

"چک شماره ۷۰۳۳۵۲ با معنای ادواری ژرژ دانی بمبلغ ۳۲ ۶۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰
 ریال از بانک ملی ایران گرفته شد و صرف "رستاخیز ۲۸ مرداد" گردید.
 با این پول پانصد تن از ولگردان زاغه های جنوب شهر را برای آشوب و غارت
 استخدام نموده و بهریک ۳۰۰ فرانک دادند و نیز تنی چند از روحانیون را
 خریداری نمودند. روزنامه ابرواتور نوشت:

"کودتای ۲۸ مرداد و غارت خانه دکتر مصدق توسط پانصدولگرد که از
 گودالهای جنوب شهر جمع آوری شده بودند، انجام شد و به هر یک سیصد فرانک
 دادند که هر چه می خواهند غارت کنند و پلیس هم دنبال آنها بود..."
 و بدینسان سازمان "سیا" آمریکا در ۲۸ مرداد با کمک عناصر دست
 نشانده اش در ایران - در شهرهای وارتش - با فریفتن و به میسدان آوردن
 عده ای از مردم فقیر و نادان بعنوان سیاهی لشکر، کودتا شورا که در سپس
 طرح ریزی کرده بودند، پیاده کردند. رئیس جمهور آمریکا از آغاز شروع
 عملیات کودتا تا آخر لحظات پرهیجانی را می گذرانید و مرتباً در حال

کسب خبر بود. تا اینکه سرانجام
 خبر سقوط دکتر مصدق به اسپریالیم
 و جهانخوااران رسید و آنها مطمئن
 شدند که مانع اصلی از جلوراهشان
 برداشته شد و حالا چراغ سبز برای
 حرکت بسوی چپا و ل مجدد روشن
 شده است.



(کبم روزولت)

" کودتای ۲۸ مرداد دوشکست نهفت ملی- استقراردیکتاتورینظا می در ایران - فرمان نخست وزیری سرلشکر فضل اله زاهدی، طبق اطلاعات موثق بدین ترتیب صادر گردید که ما مورین سیاسی آمریکا در ایران از محمد رضا شاه سفید مهر گرفتند تا از میان کاندیدا های نخست وزیری فرمان را بنام کسی صادر کنند که مورد اعتماد تر بوده و قادر به انجام کودتا باشد، و چون سرلشکر زاهدی بیش از همه حائز شرایط بیسود بدستور سفارت آمریکا هیراد منشی شاه نامه سفید مهر را بنام او برگرد این مطلب را دکتر مصدق نیز در دادگاه نظامی تایید کرد و گفت " ... من آن شب دستخط را نگاه کردم، دیدم اول صحنه شده و بعد نوشته شده است. معلوم بود از آخرش که کلمات نمیرسید و گشاد گشاد نوشته شده بود تا با مضامین برسد " ۱

پس از فرار شاه ستاد عملیات کودتا چنان به سفارت آمریکا منتقل گردید و مستشاران نظامی آمریکا به همراهی کلیه ما مورین سیاسی و نظامی آن دولت و به کمک گرمیت روزولت رئیس سازمان سیا در خاور میانه رهبری کودتا را بدست گرفتند و به تجمع قوا پرداختند.

بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد هنگامیکه فرمانداری نظامی ختمیم تظاهرات مردم را اعلام میداشت بدستور آیت اله بهبهانی که مراد گردانندگان شهرنو (شهر بدنام) تهران بود محمود مسگر یکی از کارگردانان شهرنو و طیب ورمضان یخی که مشهور خاص و عام بودند با عده ای از یاران خود به خیابانهای لاله زار و نادری ریخته بگمسک و همراهی جمعی از گروه بانان ارتش که لباس شخصی بتن داشتند بتظاهرات " شاهپرستانه " پرداختند. این تظاهرات صبح روز ۲۸ مرداد نیسر بطور پراکنده بمرکز دگی شعبان بیخ طیب و غیره و بشوسط دسته های مزدور و او باش مجهز به چوب و چماق و افراد بیکارهای که با دریافت پول سوار کامیونها و اتوبوسها میشدند در خیابانهای تهران ادامه یافت و سپس فواحش و " خانم رئیس ها که بنفع شاه شعار میدادند و عکس اعلیحضرت را در دست داشتند به میدان آمدند. توام با این تظاهرات جمعی از گروه بانها و رنجورهای ارتش که بعضی از آنها لباس مبدل و برخی

لباس فورم به تن داشتند بمنظور ارباب مردم شلیک های هوایی میکردند
همینکه تظاهرات کنندگان بمیدان بهارستان رسیدند بغارت ادا رات
روزنامه های ضد درباری و کلوپها و سازمانهای طرفدار دکتر مصدق و یا
وابسته به حزب توده، ایران پرداختند، در همین حال مفسران و داران و
بازاریان را و ادار به تعطیل کردند و دانشندان تا کسرها و اتوبوسهای
شهری را مجبور ساختند که چراغهای اتوموبیلهای خود را به رسم شادمانی
روشن کنند و عکس شاه را پشت شیشه اتوموبیل نصب نمایند.

اما با وجود غارت و تخریب و ایزد مردم فرمانداری نظامی که جهت
مانعت از تظاهرات ضد درباری روز ۲۷ مرداد ختم تظاهرات را اعلام
داشته بود برای جلوگیری از اعمال سنگین چاقو کشان و اوپاش
اقدامات جدی بعمل نیامد.

کودتاجیان قبل از آغاز کودتا برای جلب نظر مساعد فرماندهان
واحدهای ارتشی مقیم تهران و حداقل به طرف ساختن آنها با فرماندهان
مزبور (نوذری - اشرفی - شاهرخ - پارسا - ممتاز) در تماس و مذاکره
بودند، اما دکتر مصدق با وجود اینکه از فعالیت پشت پرده اطلاع کافی
داشت با اعتماد به فرماندهان واحدهای ارتشی مقیم تهران - که از
میان آنها نوذری و اشرفی با شرکت در کودتا و شاهرخ و پارسا با سکوت
تابید آمیز خود راه کودتاجیان را هموار ساختند - و با پیروی سیاست
همیشگی خود که مبتنی بر عدم قاطعیت و مماشات بود حتی پس از شروع
کودتا عمق حادثه را درک نمیکرد. بهمین لحاظ دکتر مصدق علیرغم
درخواست و اصرار یاران صدیقش مبنی بر اعلام رادپوشی آغاز کودتا و
استمداد از مردم کشور از این کار خودداری نمود. اقدامی که میتواند
تظاهرات وسیع و دامنه دار مردم سراسر کشور را برانگیزد و با احتمال
قوی موجبات شکست کودتا را فراهم سازد.

بدین ترتیب در حالیکه رهبران نهضت ملی ایران دچار تزلزل و
تردید بودند واحدهای نظامی کودتا بدنبال اراذل و اوباش وارد عمل
شدند و نقاط حساس شهر از جمله اداره تبلیغات و رادیو را به تصرف
درآوردند و خانه نخست وزیر دکتر مصدق را محاصره کردند.

بالاخره ساعت ۳/۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد سر لشکر زاهدی سقوط
دولت دکتر مصدق و انتعاب خود را بمقام نخست وزیر را رادپوشی تهران اعلام
نمود.

در آن روز تنها مقاومت جدی که در برابر کودتاچیان نشان داده شد از طرف گارد محافظ خانه^۱ دکتر مصدق بود. افراد گارد مزبور به فرماندهی سرهنگ ممتاز تا ساعت ۷/۵ بعد از ظهر سرسختانه و تا آخرین فشنگ جنگیدند.

تمام این جریانات در برابر چشمان حیرت زده^۲ طرفداران دکتر مصدق که در هیچ سازمان استواری متشکل نبودند و پیروان حزب توده^۳ ایران که سازمان مجهزی داشتند. جماعتی که در مجموع اکثریت مردم تهران را تشکیل میدادند. انجام می پذیرفت در حالیکه همه^۴ مدافعان شهت ملی ایران بی آنکه دستور عمل و دیرکتیوی از طرف رهبران خود دریافت دارند سرگشته و حیران بودند و نمیدانستند چه باید کرد.

اما کمیته^۵ مرکزی حزب توده^۶ ایران خطای رهبری حزب را در باره کودتای ۲۸ مرداد طی قطعنامه^۷ پلنوم وسیع خود (۵ تا ۲۶ تیر ماه ۱۳۳۶) چنین شرح میدهد: "... پس از شروع کودتا و بروز ابهام در درک ماهیت حوادث روز ۲۸ مرداد برای آنکه مبادا اقدامی در جهت مخالف سیاست مصدق بکنند به مصدق تلفن کردند. بدان اکتفا نمودند و با اطمینان دادن او که دولت بر او و طاع مسلط است اطمینان یافتند و پس از آنکه حاد شد بسط یافت و جنبه^۸ خطرناک آن آشکارتر شد مجدداً به مصدق تلفن کردند و وقتی مصدق گفت کاری از من ساخته نیست هر کاری از دستتان برمی آید بکنید اول کار را از کار گذشته شمردند و سپس در ساعت سه بعد از ظهر خواستند کاری کنند^۹ ولی ارتباطات حزبی در اثر دستور ۲ بعد از ظهر پس از تلفن دوم به مصدق روز ۲۸ مرداد که آن نیز با توافق آرا گرفته شده و حاکی از توصیه بر فکای حزبی برای رفتن به خانه ها و تمیز کردن آنها از اسناد و مدارک حزبی بود عملاً فلج شده بود. در این موقع رهبری میتواندست از امکانات مختلف قوا برای عمل استفاده کند ولی در اثر عدم توجه بدین امکانات عملاً هیچگونه کاری انجام نگرفت"^{۱۰}

و با بنوشته^{۱۱} جزوه "دوباره ۲۸ مرداد"^{۱۲} بمنظور پرهیز از هر عملی که به تحریک و پرووکاسیون تعبیر شود"^{۱۳} دست روی دست گذاشته و " در انتظار اقدامات دولت نشستند."^{۱۴}

۱ - بنقل از نشریه^{۱۵} هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران - قطعنامه های پلنوم وسیع کمیته^{۱۶} مرکزی

۲ و ۳ - "دوباره ۲۸ مرداد" از انتشارات کمیته^{۱۷} مرکزی حزب توده ایران بهمن ۱۳۳۲ صفحات ۵۳ و ۵۴ و ۶۶.

بدینسان این " رهبران عالیقدر! پیشقراول و پیشاهنگ طبقه کارگر ایران! " با همه لاف و گزافهایشان درباره سرکوبی کودتا و کودتاچیان هیچ نقضی برای مقابله با کودتا نداشتند. لذا بتماشای تسلط کودتاچیان نشستند تا بعد از شکست نهضت ملی ایران با تحریف حقایق و استناد به جعلیاتی که بنام " تئوری انقلابی " جا میزدند خود را از هرگونه مسئولیتی مبرا دارند و ادعا کنند که چون " در این مرحله از انقلاب رهبری بعهده بورژوازی است و ما عهده دار مرحله دوم انقلاب میباشیم لذا مسئولیت شکست نهضت ملی بگردن بورژوازی است " ^۱ دکتر یزدی عضو هیئت اجراییه کمیته مرکزی درباره ۲۸ مرداد اعترافات جالبی دارد. وی میگوید که از پنج نفر اعضای هیئت اجراییه (دکتر بهرامی - دکتر یزدی - دکتر جودت - دکتر کیا نوری - مهندس علوی) دکتر کیا نوری طرفدار بیرون ریختن قوای حزبی و مقابله در برابر کودتاچیان و بقیه مخالف آن بودند. لذا روز ۲۸ مرداد هیچگونه اقدامی بعمل نیامد و با استناد همین امر دکتر یزدی خود را مستحق عفو ملوکانه دانسته به محمدرضا شاه مینویسد: " ... ضمنا از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با توجه به خدمات گذشته اینجانب که مانع از اعمال ماجراجویانه عده ای از رهبران خائن حزب بوده شدم ... استدعای هرگونه بذل توجه و عواطف بی پایان شاهنشاهی دارم " ^۲ اینک مجدداً به قطعنامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توجه " ایران مراجعه میکنیم. این قطعنامه در توضیح علل ذهنی شکست نهضت ملی ایران و کامیابی کودتای ۲۸ مرداد میگوید:

" ۱ - سیاست غلط حزب ما در مورد بورژوازی ملی و دولت دکتر مصدق که ناشی از چپ روی و سکتاریسم طولانی در تاکتیک حزب ما بوده بویژه بکرشته اقدامات چپ روانه ما در فاصله بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد موجب رسیدگی بیشتر بورژوازی ملی شده بود.

۲ - عدم تدارک و آمادگی حزب ما برای مقابله با کودتا - رهبری حزب با آنکه از یکسال پیش یعنی از زمان سرکار آمدن قوام خطر کودتا را از محافل امپریالیستی و ارتجاعی حس میکرد دست به تدارک برای

۱ - " درباره ۲۸ مرداد " ، صفحه ۴۷

۲ - کتاب " سیر کمونیسم در ایران " صفحه ۲۲۵ اعترافات دکتر یزدی (اما حقیقت اینکه از میان اعضای کمیته مرکزی فقط مهندس ملسسوی مدافع بیرون ریختن قوای حزبی علیه کودتاچیان بود)

مقابله با کودتا نزد ونفقه آماده عمل نداشت. این تدارک بسویژه
مبایست بصورت تدارک وسیع سیاسی برای تجمع حداکثر قشرهای مردم
تحت شعارهای صحیح و عاری از چپ روی و سگتاریسم باشد. این تدارک
همچنین بایستی بصورت تدارک برای مقابله عملی با کودتاچیان درآید.

۳ - هفتت و سرگیجه از موفقیت کدهویزه پس از شکست کودتای ۲۵
مرداد و فرار شاه نصیب رهبری حزب شده بود و با آنکه خطر کودتا را
احساس میکرد ولی وقوع آنرا درآیندهای بدین نزدیکی پیش بینی نمیکرد
۴ - عدم تشخیص ماهیت کودتای حوادث ۲۸ مرداد در آغاز آن و
پربها دادن به امکانات و قاطعیت مصدق، کم بها دادن به امکانات دشمن
و فقدان هرگونه تحرک از جانب رهبری درقبال کودتای ۲۸ مرداد عدم
اقدام به بسیج مردم که برای مبارزه آمادگی داشتند.

دنبالروی ما در روز ۲۸ مرداد از بورژوازی ملی که بصورت
استفسار از مصدق و احتراز از اقدام سریع براساس تحلیل صحیح جریان
درآمد^۱

بدین ترتیب در اثر سازشکاری، عدم قاطعیت و سهل انگاری شخص
دکتر مصدق و رهبران فراکسیون نهضت ملی از یکطرف و فقدان شعور سیاسی
و قدرت تصمیم، ناشایستگی و بیایاقتی در رهبری مبارزه و ناتوانی
بکار گرفتن نیروهای انقلابی که سرشار از شوق و عزم انقلابی بودند
از طرف رهبران حزب توده^۲ ایران نهضت ملی مردم ما که بآن حد از
اعتلا رسیده بود، پایمال گردید و پیروزی سهل و آسانی در اختیار
استعمارگران و ارتجاع داخلی قرار گرفت.

آنچه درباره ماهیت کودتای ۲۸ مرداد باید گفت اینکه بقول
اندریو توالی (Andrew Tully) مفسر آمریکائی "اصفانده است
که بعضی ها نوشته اند مصدق را ایرانیها برانداختند، این عملیات
از اول تا آخر یک پورش آمریکائی بود"^۳

در این باره رئیس کمکهای نظامی آمریکا به کنگرس^۴ آن کشور چنین

۱ - بنقل از نشریه هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران -
قطعا^۵ مه های پلنوم وسیع کمیته مرکزی ۱۳۳۶

۲ - کتاب Arabia without Sultans تألیف Red Halliday
متن انگلیسی چاپ بریتانیا سال ۱۹۷۲ - صفحه ۲۷۳

گزارش داده: " وقتیکه بحران شروع شد و اوضاع داشت رو به خاموشی میرفت ما ضمن اقدامات دیگر فعالیت خود را تشدید نموده بسرعت ارتش ایران را برای اقدام فوری و جدی آماده نمودیم و با تحویل پتو، چکمه، لباس، ژنراتورهای الکتریکی و کمکهای پزشکی شرایط مساعدی برای حمایت از شاه فراهم ساختیم... در روز ۲۸ مرداد تفنگهاشکیه قیام کنندگان در دست داشتند، اربابهای جنگی که سوار بودند، زره- پوشهایی که در خیابانها برآه افتادند، وسایل مخابراتی و ارتباطات رادیویی، همه همه از طریق کمکهای نظامی آمریکا تهیه شده بود و کلیه این اقدامات بدانجهت انجام گرفت که حکومت ضد آمریکا در ایران ساقط شود" علاوه بر تجهیزات جنگی، سفارت آمریکا در تهران وجوه لازم جهت انجام کودتا را نیز در اختیار کودتاچیان قرار داد و با وجود اینکه روز ۲۷ مرداد در مقابل چک شماره ۷۰۳۳۵۲ بنام ادوار گه دونالد از بانک ملی ریال گرفته شده بود، چون پول ایرانی برای ما تم بخشیهایی کودتاچیان کفاف نداد دلار جای آنرا گرفت و در روز کودتا به پول رسمی تهران مبدل شد. چنانکه عدهای از کودتاچیان حتی بهسول تا کسی را هم بد دلار میپرداختند.

مطبوعات جهان طی سالهای بعد از کودتا حقایق را افشا کردند که چند مورد از آنها را نقل میکنیم: روزنامه ساتردی اشونینگ پست که در آمریکا منتشر میشود در شماره ۶ نوامبر ۱۹۵۴ خود نوشت: یکی دیگر از موفقیتهای سیا کودتای نظامی سال ۱۹۵۳ ایران است. با این کودتا نخست وزیر دیکتاتور پیر ایران دکتر مصدق ساقط شد و محمدرضا شاه دوست آمریکا مجدداً بقدرت رسید. و روزنامه نیویورک تایمز در شماره ۲۱ ماه مه ۱۹۶۱ خود نوشت " در ساقط کردن حکومت دکتر مصدق سیا نقش اصلی را بازی کرد." و روزنامه آلمانی دی چایت در شماره ۶ ماه مه ۱۹۶۶ خود چنین نوشت که " سیا نه تنها نخست وزیر متقابل به چپ گواتمالا آردنز گوزمان را سرنگون کرد بلکه نخست وزیر ایران مصدق را هم ساقط نمود.

و اینهم آنچه آنتوانی ایدن وزیر خارجه انگلستان که اصلیترین ضربه سیاست ضد استعماری دکتر مصدق را تحمل کرده و مدتها برای تهیه

۱ - از کتاب Aiabia without Sultans تألیف Fred Halliday متن انگلیسی، چاپ بریتانیا، صفحه ۴۷۳

مقدمات کودتا گوشیده بود پس از سقوط دولت دکتر مصدق در دفتر
خاطرات خود نوشت: "... خبر سقوط دکتر مصدق هنگامی بدست من رسید
که بهمراهی همسر و فرزندم جهت گذراندن ایام تعطیل در میان جزایر
یونان در مدیترانه مشغول استراحت بودم و من آنشب بخوشحالی وصول
این خبر خواب راحتی کردم." ۱

دکتر کشاورز یکی از سوان حزب توده ایران کتابچه‌ای منتشر کرده تحت
عنوان "من متهم میکنم حزب توده ایران را" و درباره کودتای ۲۸
مرداد از صفحه ۲۸ تا ۸۱ چنین مینویسد:

"نکته دیگری را که به یاد دارم مربوط به کودتای دوم یعنی ۲۸
مرداد است. هیئت اجرائیه صبح آنروز جمع بود و جلسه داشت. خبر
دادند چند فاحشه و چند چاقوکش در خیابان‌ها راه افتاده‌اند و زنده
باد شاه و مرده‌باد مصدق میگویند. با کودتای نا موفق ۲۵ مرداد که
بوسیله افسرانی که وفادار به دکتر مصدق بودند و ستاد ارتش در نطفه
خفه شد هیئت اجرائیه خیلی زود متوجه شروع یک کودتا شد. علی‌علوی
پیشنهاد کرد که دستور اعتصاب عمومی کارگران کارخانه‌های تهران
داده شود که کارگران به خیابان‌ها بیایند. (این کار در مدت دو ساعت
ممکن بود انجام بشود). در ابتدای این کودتا خود ما ملین آن همه
موفقیت آن امید نداشتند. در صورت جلسه کمیته مرکزی ثبت است و
کیانوری این را اذعان کرده که او و تنها او با این پیشنهاد مخالفت
کرده. چون دید که تقریباً همه با این پیشنهاد موافقند گفت "که این
کار به ضرر مصدق تمام خواهد شد." کیانوری که دیگر طرفدار مصدق شده
بود اصرار کرد که بدون اجازه دکتر مصدق نباید این کار را کرد. ا
اعضاء هیئت اجرائیه جواب دادند که کارگران و افراد حزب با فریاد
زنده‌باد مصدق به خیابان‌ها خواهند آمد و این به ضرر مصدق نمیتواند
باشد. و تئیکه کیانوری از جلوگیری از اعتصاب مایوس شد گفت من
پیشنهاد میکنم که بروم به دکتر مصدق تلفن کنم و بپهنم عقیده او چیست
او رفت و بعد از ساعتی برگشت و گفت دکتر مصدق میگوید من مسلط بر
اطلاع هستم و هیچ کاری نکنید. وقت به تدریج میگذشت، از اعتصاب
عمومی جلوگیری شد. کیانوری که مسئول سازمان افسران بود به فکر

نیفتاده بود که از این سازمان استفاده کند، ۵ نفر افسر سازمانی با هفت تیرهای خود و با فریاد زنده باد دکتر مصدق، زنده باد حزب توده ایران، میتوانند وضع را به کلی برگردانند بتدریج کادرها خبرهای پاس آور میآوردند همه میدانند که حزب بعد از ۲۵ سرداد تقریباً علنی شده بود. با وجود درخواست کادرها کاری انجام نشد ولی کیانوری دوباره پیشنهاد کرد من بروم دوباره به مصدق تلفن کنم او رفت و خدا میداند کجا رفت چون تنها بود و مدتی باز وقت گذشت و وقتی مراجعت کرد گفت دکتر مصدق میگوید کار از کار گذشته و از مسن کاری ساخته نیست هرچه میخواهید بکنید. ولی وقت گرانبهاش گذشته بود و سه ساعتی که دیگر با زیلفضی نبود و میتواند دست در سر نوشت ملتسی مؤثر باشد. زاهدی به کمک ۱۹ میلیون دلاری که س.ای.آ در اختیار او برای کودتا گذاشته بود وارد عمل شد و افسران بی شرف که منتظر این بودند که ببینند کفه ترازو به کدام سو میچرخد کم کم به او پیوستند رادیو اشغال شده در حالیکه افسر نگهبان آن از سازمان افسران بود، وقتی که رادیو برای تمام ایران با جملات زنده باد شاه و مرده باد مصدق شروع به خبرپراکنی کرد دیگر کار از کار گذشته بود. کیانوری درست در موقع حساس تاریخ ایران با سوء استفاده از موقعیتی که در حزب بدست آورده بود و حزب را در دست داشت و مطابق اسناد موجود در مسکو همیشه اجرائیه ایران را مرعوب کرده بود از پشت به حزب و به ملت ایران خنجر زد و کاری بس مفید برای امپریالیسم و دربار انجام داد. او با کشتن محمد مسعود روزنامه نگاری که به دربار شدیداً حمله میکرد قبلاً نیز خدمتی دیگر به امپریالیسم کرده بود، شرکت او در تیراندازی به شاه و غیر قانونی شدن حزب پس از آنکار نیز خدمتی گرانبها به استعمار بود س.ای.آ و انتیلیجنت سرویس چه کار بهتری میتوانند خود در ایران انجام بدهند؟ با وجود این کیانوری چند سال قبل به دبیری حزب توده ایران در مهاجرت انتخاب شد و نظریات خود را به دیگران تحمیل میکند. شاهکار بعدی کیانوری کی خواهد بود؟ کی دوباره برای چندمین بار کیانوری موفق خواهد شد که حزب را به شکست بکشاند؟ حزبی که - هرچه دشمنان میخواهند بگویند و با وجود خیانتها و بعضی اشتباهات - حزبی است که در راه آزادی و استقلال ایران صدها شهید و هزاران زندانی داده، حزب توده ایران را باید از این رهبری در مهاجرت

نشسته جدا دانست. افراد و جوانان فداکار ایران دوراهی درست در راه آزادی و استقلال ایران و بشریت به پیش میروند ولی این رهبری در مهاجرت برای بدن نام کردن حزب شهیدان فعالیت میکند.

چد کسی شاهد تلفن کردن گهیا نوری به دکتر معدق بود؟ او تنها رفت، چد کسی میتواند ثابت کند که او به از با بان خود تلفن نگرده با آنها ملاقات ننموده برای اینکه به آنها خبر بدهد که او مشغول جلوگیری از اقدامات حزب برای پشتیبانی از معدق است؟ وانگهی در این موقع تلفن خانه دکتر معدق قطع شده بود! تلفن کردن چه فایده داشت چرا یک سازمان افسری تقریبا ۶۰۰ نفری (در حالیکه ارتش ایران کمتر از ۱۵۰۰۰ افسر داشت) به نفع صدق تکان نخورد تا چندی بعد دست و پا بسته تحویل رژیم و امپریالیسم شد و بهترین فرزندان ایران تیرباران شدند؟ رهبری حزب در مهاجرت هیچوقت نخواست این سوال ها را عمیقا بررسی کند و همیشه چشم پوشی کرد و به طور سطحی از آن گذشت. حالا دیگر چگونه میتوان به این کارهای ایران برپا دده رسیدگی کرد در حالیکه مسئولین سازمان افسران و کادرهای حزبی کشته و تیرباران شده اند و دیگر کسی نمائند که بتواند درباره مسائل که در بالا گفتم ما را روشنتر سازد. البته شهادت و اقرارهای عباسی افسر از قدیم اخراج شده ارتش و نزدیکترین همکار خسرو روزبه در سازمان افسری وجود دارد ولی چگونه میتوان به آن استناد کرد؟ او در زیر شکنجه باعث لو رفتن سازمان افسری شد. شکنجه ای که روزبه در نامه معروف خود نوشت که برای قوه یک انسان مادی غیر قابل تحمل است. از افسران نام بردم قسمتی از گزارش ناصر مازنی پس از ورود به شوروی که برای کمیته مرکزی داده بادم آمد. ناصر مازنی یکی از نزدیکترین کادرها به کیانوری بود. غالبا هم شوهر و هم نگهبان او بود.

ناصر مازنی میخوبسد حزب مخفی بود روزی در خیابان به سرهنگ پژمان از رفقای افسر برخورددم به من گفت خوب شد ترا دیدم زیرا از امروز صبح شروع کرده اند رفقای سازمان افسری را دستگیر میکنند و گفت ما پنج نفر هستیم و هر یک به ترتیبی از کارمان "جیم" شدیم، در رفتیم. از هیئت اجرائیه کسب تکلیف کن که ما چه بکنیم ما جای مخفی شدن نداریم بگو ما را مخفی کنند.

نام دوم نفر از این افسران را که مازنی شرح ملاقات با آنها را نوشته

من به خاطر دارم - سرهنگ اشتظا می و سرهنگ قاسملو و دو سرگرد نیز جزو این ۵ نفر بودند ماری میگوید من از همه بهتر و زودتر میتوانستم کیا نوری را ببینم که مسئول سازمان افسری هم بود جریان را به او گفتم. کیا نوری به من گفت تو میدانی چه مسئولیتی به گردن توست؟ هیچ کار نکن و در قراری نیز که گذاشتی حاضر نشو. ناصر ماری میگوید من به کیا نوری گفتم که اگر موافقی من خودم آنها را مخفی میکنم و کیا نوری عصبانی شده. گفت تو حق نداری این کار را بکنی ماری جواب داد که اینها هر کدام هزار کار برای حزب کرده اند که اگر گرفتار بشوند برای هر یک از آنها مجازات اعدام خواهند داشت و به کیا نوری گفتم پس من میروم به آنها خبر میدهم که من کاری برایشان نمیتوانم بکنم. کیا نوری گفت نه لازم نیست اصلا هر چه بیشتر از افسران را بگیرند بهتر است. بهتر است آنها سر کار خود بروند چون وقتیکه عده دستگیر شدگان زیاد شد نمیتوانند با آنها کاری بکنند. ایسن گزارش ماری است و به تفصیل ضمیمه صورتجلسات کمیته مرکزی است. ناصر ماری که یکی از نزدیکان و دست پرورده کیا نوری بود بیش از ده سال در مهاجرت در کشورهای شرق اروپا زندگی کرد و چون "مورداطمینان" کیا نوری بود اجازه رفتن به غرب را نیز داشت و در یکی از این مسافرت ها به ایران رفت و تسلیم شد و از قرار معلوم اکنون در مازندران زندگی میکند.

دستگیر شدن این ۵ رفیق سازمان افسری مستقیما تقصیر کیا نوری است. اگر اشتباه نکنم و سرگرد عطارد و دکتر وزیریان از این ۵ نفر تیرباران شدند. من بعضی از نکات و تفصیلات راجع به کار رهبری حزب را در دوران مخفی برای شما شرح دادم. در یک حزب جوان و بی تجربه با رهبری به دودسته مخالف تقسیم شده، در حالی که بعضی از افراد رهبری از گیر افتادن و تسلیم شدن و گشته شدن مخالفین خود خوشحال میشدند (و این مطلب را نیز من در کمیته مرکزی گفتم و نوشته ام و در اسناد حزبی ثبت است) با رهبرانی که به جای فکر به ایران و به مردم میهنشان به فکر تصفیه حساب شخصی هستند و گذشته از همه با وجود دو عامل مطیع و فرمانبر یک کشور خارجی آیا نتیجه میتواند از این که شد بهتر باشد یعنی هزاران کادر و افراد حزب دسته دسته از حزب کناره گیری کرده و حتی - گویا بدستور هیئت اجراییه تهران یا شخص کیا نوری - تنفرنامه

امضاء کرده اند عده زیادی به زندان و تبعید و مهاجرت رهنسپار شدند و از حزبی که روزی به حق چشم و چراغ خاورمیانه در دوران علنی فعالیت خود بود چیزی باقی نماند جز بکارهبری نشسته در مهاجرت .

با چنین وضعی چگونه ممکن بود دیر یا زود یک سازمان افسری مهم نفی از پاکترین افسران ایران که حتی دشمنان به پاکی و صداقت آنان اعتراف داشتند کشف نشود؟ وعده های از ایشان که به این زودیها ایران مانندشان را نخواهد داشت تیرباران نگردند؟ توجه کنید که درست در مواقع حساس برای حزب و برای مردم ایران از جمله در موقعی که دکترا صدق احتیاج به کمک و وحدت مردم ایران داشت حزب فلج شد از اعتماد عمومی جلوگیری به عمل آمد و مردم ایران دست و پا بسته تحویل دشمنان داخلی و خارجی داده شدند.

در کتاب صدق و موازنه^۱ منفی از انتشارات هواداران جبهه ملی سوم در کالیفرنیا تحت عنوان سخنی درباره کودتا چنین مینویسد:

" سخنی درباره کودتای نخست :

برابستی باید دید کودتای سیدضیاء - رضاخان برای چه و چگونه بوجود آمد و چه اثری در اوضاع درونی و بیرونی ایران داشت .

سرزمین ایران از سالهای سال طعمه آزمندیهای دوشیروی بسزرگ بیگانه بوده است . یک ایرانی آزاده در برابر شورای امنیت سازمان ملل از این آزمندی بیگانه چنین یاد میکنند :

" سرنوشت ایران را در میان دو امپراتوری نیرومند قرار داده بود یکسو امپراتوری روسیه بود که در سده نوزدهم و آغاز سده بیستم در حال رشد و گسترش بود و سوی دیگر امپراتوری انگلستان که بیشتر آسیای جنوبی و همه هندوستان را بجزیر فرمانروائی داشت . همچنانکه مرزهای این دو امپراطوری بهم نزدیک تر و نزدیک تر میشدند فلات ایران بمنزله یک منطقه بیطرف در میان آنها قرار میگرفت .

در سال ۱۹۰۴ هنگامیکه نیروهای جهانی بجاده جنگ اول قدم میگذاشتند انگلستان و روسیه تزاری قراردادی برای تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ امضاء کردند . چاقوی سیاسی ایران را مانند یک قطعه نان کیک بدو نیمه بخش کرد . یک بخش شمالی بنام منطقه نفوذ روسی

۱
ویک بخش جنوبی بعنوان منطقه نفوذ انگلیس .

این هم آهنگی دوستانه (۱) انگلیس و روس نشان دهنده سازش آنها در حال رقابت و رقابت آنها در حال سازش بود. در یک چنین حالت جنگ و آشتی، بهره‌برداری از خوان بیخمای گسترده ایران همچنان ادامه یافت. ماجرای انقلاب ۱۹۱۷ همسایه شمالی را که سرگرم زدوخوردهای داخلی بود چند سالی از صحنه سیاست بین‌المللی ایران دور نگاه داشت. انگلستان تنها و بهر قیاب این بار با اندیشه بلعیدن همه "کیک" افتاد و با دولت وثوق‌الدوله در سال ۱۹۱۹ قرارداد بست که بدرستی سراسر ایران را دست‌نشانده نظامی، اقتصادی و سیاسی انگلستان می‌ساخت و در زیر "حمایت" آن دولت قرار میداد^۲. این قرارداد که در دوره فترت مجلس و در میان دوره‌های سوم و چهارم بسته شده بود هرگز مورد آزمایش مجلس چهارم قرار نگرفت و سیاست انگلستان که با مقاومت میهن پرستان ایران و بویژه احمدشاه قاجار روبرو شده بود برای اجرای اندیشه‌های استعمارگرانه خود از جمله نگهداری امتیاز نفت جنوب، چیرگی برداشته بر دستگاہ سیاسی ایران و گسترش نفوذ جهانی تدبیر دیگری اندیشید و آن پروراندن دوبرده ایرانی نمای سیاسی بنام رضاخان و سیدضیاءالدین و کودتای ۱۲۹۹ بدست آنها بود.

در آغاز مجلس دوره چهاردهم، "ایرانی آزاده" در ضمن بازشکافی ماجرای کودتا از انگیزه‌های آن سخن گفت و نقش انگلستان را در مورد خلع احمدشاه و شاه شدن رضاخان آشکار ساخت :

"غرض از آثار پیش‌آمدهای محتمل الوقوع... همان خلع سلطان احمدشاه از سلطنت ایران است که برای من مثل روز روشن بود زیرا موقعی که شاه در لندن حاضر نشد در دعوت رسمی دولت انگلیس از قرارداد (۱۹۱۹) اسمی نبرد و آنرا بشناسد با اینکه ناصرالملک با و گفته بود اگر مقاومت کند از سلطنت خلع میشود شاه وطن پرست بر مقاومت خود افزود و از قرارداد اسمی نبرد. برای شاه چه بالاتر از اینکه امروز نامش به نیکی برده شود؟ حوادثی که موجب بلندی نام میشود کم است و شاید در عمر کسی با این حوادث تصادف نکند. خوشبخت کسانی که از این

۱ - ترجمه از سخنرانی دکتر محمد معدق در برابر شورای امنیت
نشریه UN Security Council Official Records پانصد و شصتمین

نشست شورا، نیویورک ۱۹۵۱، صفحه ۱۴

۲ - بخش دیگر از همان سخنرانی

حوادث استفاده کنند و بدبخت آنها تیکه خود را مطیع پیش آمد نموده
وبا هرنا ملایمی بسازند.

در سلسله^۱ سلاطین قاجار هفت نفر سلطنت نموده که از آنها فقط دو
نفر پادشاه نامی شده اند اول مظفرالدین شاه است که در سلطنت او
آزادی نصیب ملت شد^۲ و بعد احمد شاه است که تن با سارت نداد و از سلطنت
گذشت.

هنگامیکه شهبخون ناگهانی انگلستان بصورت کودتای ۱۲۹۹ در گرفت
" ایرانی آزاده " والی فارس بود. وی نزدیک یکماه در برابر تلگراف
های کابینه^۳ سیاه و تهدید و تطمیع های آن پایداری کرد. از برسمیت
شناختن دولت دست نشانده سرپیچید و با میهن پرستان فارس در برابر
این سیل بنیاد کن ایستاد. بجاست که کودتای ۱۲۹۹ را آغاز دوره
جدید استعمار^۴ ایران، و مقاومت فارس را برهبری " ایرانی آزاده "
آغاز جنبش کنونی ملت ایران بدانیم.

ضیاءالملک فرمند نماینده همدان در مجلس چهارده همصدا با " ایرانی
آزاده " در مورد کودتا سخنانی گفت که پدید آمدن کودتای مزبور را
بیکراهی مسلحانه همانند تر میساخت تا بیک ما جرای سیاسی:

"... ما شب خوابیده بودیم که صدای توپ بلند شد و آقای سید
ضیاءالدین و رضاخان مشغول شدند بگرفتن مردم و توی خانه های مردم
فرستادن و اسلحه بیرون آوردن و در ضمن چادر و اسلحه بیرون آوردن
بسیاری از اشیاء را قزاقها بجیب زدند..."^۲

سرانجام رضاخان راهزن سردار سپه شد و شاه شد و با دزدیدن نام
خانوادگی " محمود پهلوی " و وادار ساختن او به تغییر نام، خود را
سر سلسله^۵ خاندان " پهلوی " نامید. جالب اینکه بروی کار آمدن رضاخان
با تأیید و کمک مؤثر سیاست روسها و ایادی آنان روبرو شد و شاهزاده
سلیمان میرزا اسکندری پدر حزب کمونیست ایران (اولین وزیر فرهنگ
نخستین کابینه^۶ رضا شاه) در اینکار نقش تعیین کننده ای را بازی نمود
(رجوع شود به جلد های اول و دوم و سوم تا بیست و بیست و سه نوشته مکی)
نتیجه پادشاهی بیست ساله رضاخان بیست سال مبارزه علیه میهن

۱ - سیاست موازنه^۷ منفی در مجلس چهاردهم، نگارش حسین کویا استوان
تهران بهمن ۱۳۲۷، صفحه ۲۵

۲ - از همان نوشته صفحه ۶۶

پرستی و آزادیخواهی، و خدمت به سیاست‌های بیگانه بویژه انگلستان بود. تجدید قرارداد نفت شرکت انگلیس و ایران، احداث راه آهن سراسری از جنوب به شمال برای آسان ساختن پیوندهای استعماری سیاست‌های متجاوز شمال و جنوب علیه استقلال ایران (از جمله تسهیل خروج خواروبار مردم گرسنه در طی سالهای جنگ جهانی و رساندن اسلحه و مهمات بشوروی در حال اشغال ایران)، کشتار دسته‌جمعی عشایر آزادی‌خواه و رهبران آزاده و تسلیم ناپذیری چون صولت‌الدوله قشقایی و نویسندگان و شعراشی چون عشقی و فرخی و سیاستمدارانی چون مدرس برگهای درخشانی از نخستین فرگرد تاریخ پادشاهی خاندان پهلوی بود با هجوم دوستانه (!) نیروهای انگلیس و شوروی بمرزهای ایران در شهر یور بیست فرگرد دیگری در تاریخ استعمار زده ایران آغاز شد. دیکتاتور ایرانی‌نما از همان دمهای نخست بفرمان سروران بیگانه خود از ایران بیرون رفته دروازه‌های میهن را از چهارسو برای مهمانان ناخوانده باز گذاشت، من بنام کودک دبستانی آنروز هنوز چهره‌های هراس‌انگیز این مهمانان را در عمق خاطرات گرد گرفته‌ام می‌بینم، هنوز صدای چکمه‌های سربازان روسی، غرش هواپیماهای انگلیسی و جیب‌های امریکاشی در گوشم شنیدن می‌اندازد، و هنوز می‌شنوم که چگونه ارتش نیرومند پهلوی میدانهای نبرد را خالی کرد، مرزها را باز گذاشت، زنان بی‌پناه و کودکان گرسنه مردم را بدست دشمن سپرد و بدنبال "بزرگ ارتشتاران" شجاع راه فرار برگزید، در این میان مثل اینکه هنوز پیرومردهای همسایه‌ها می‌بینم که نزدیک خانه ما بر سر چهارسوی کوچک دور هم حلقه زده با چشمهای اشکبار و چهره‌های ماتم زده از فداکاری "با پند" شهید سخن می‌گویند، آنوقت در پیش چشمها بیم قامت رشید بگ افسر ایرانی را می‌بینم که تک و تنها در میان فضای دود گرفته و خمپاره‌های آتشزای دشمن گام برمیدارد و افغان و خیزان پیش می‌رود

و در صفحه ۳۴ به بعد چنین مینویسد:

"کودتای بیست و هشت مرداد:

حکومت دکتر معدق برای ملت، به بار آورنده پیروزی پس از پیروزی برای دشمن شکست پس از شکست بود، حزب توده دچار رسوایی روز افزون، دربار سلطنتی دستخوش زلزله دامنه دار، و سیاست‌های هم آهنگ بیگانه در حال بازگشت شکست آمیز از مرزهای ایران بودند. معدق، قهرمان جنگ

در دوجناح، از محاصره اقتصادی انگلستان، و فشار محاکم بین الملل از توطئه‌ها و بلواهای درونی پیروز و سربلند بیرون آمده و در نخستین مرحله پیکار خود در راهی بخشی مردم کامیاب شده بود. با اینهمه دشمن زخم خورده از پا ننشست، یکبار و چند بار دیگر بمیدان آمد و این بارها با دسیسه نامردانه امریکای سرمایه‌دار و قازیه نفس،

انتخابات سال ۱۹۵۲ دموکراتهای امریکارا شکست داده از آنها بدتر، آپزنهاور نظامی و آدمکش را جانشین ترومن ساخت و اینجا بود که سیاست امریکا بیش از همیشه سیاست کهنه استعماری انگلستان پیوند خورده. بمرزهای سوزمین طلای سیاه نزدیک میگشت، بیست و سه برای برانداختن "ایرانی آزاده"، پایگاهی بهتر از دربار استعماری، نیروی بهتر از ارتش رضاخانی و نوکری فرومایه‌تر از محمدرضا پهلوی وجود نداشت.

در تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۵۲ دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه حکومت ملی با انگلستان اعلام داشته بود که بدلیل پشتیبانی ضدانسانی دولت از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران و برای مداخلات غیرمنصفانه در امور ایران و ایجاد دشواریهای گوناگون، دولت ایران روابط سیاسی خود را با انگلستان قطع میکند.

بدنبال این تصمیم هرچم انگلیس از بالای سفارت پایشن آمدوتنها هنگامی بالا رفت که حکومت ملی مصدق از میان رفته و پسر رضا خان نرا هزن ملت آزاده ایران را یکبار دیگر با سارت بیگانگان در آورده بود. برقراری دوباره این پیوندها یکی از نتایج کودتای ۲۸ مرداد بود. یک نویسنده انگلیسی بنام Elwell-Sutton در کتابی بنام "نفت ایران" از توطئه‌های سیاسی انگلیس و امریکا و نقشش در دوران شاه برده بر میدارد و ارتباط نزدیک این سیاستها را با کارتل بین المللی نشان میدهد. "ساتن" در یکجا می‌نویسد که در حالیکه ایران سرگرم نبرد با محاصره اقتصادی انگلستان بود، "کارتل نفت" مشغول فراهم آوردن نقشه‌هایی شد که ایران را مطلقا از صفحه دنیا محو بسازد.

نیرو دهنده این کارتل، سرمایه‌داری امریکا و آزمندی دولت جمهوريخواه بر تسلط با ایران بیبها نه مبارزه با کمونیسم بود. همان "زاده" ای که ماها از طرف کمونیستها برده امپریالیسم امریکا

خواننده میشد اکنون توسط سرمایه‌داری امریکائی قابل کمونیم‌قلندار میگردد، حال آنکه انگیزه نیروهای ضد استعماری این پاکبازان و این ره‌نوردکزی ناپذیر راه‌درستین، انگیزه‌ای جز انسانیت و ایران خواهی نبود.

پیش‌درآمد کودتای ۲۸ مرداد ماجرایی ۲۵ مرداد بود. در جریان کودتای نیمه‌بند ۲۵ مرداد نصیری که فرمان عزل مصدق را میخواست به‌مراهی گارد شاهنشاهی بخانه ۱۵۹ ابلاغ کند به‌نتیجه نرسید. گارد شاهی خلق سلاح و نصیری دستگیر شد. شاه و ثریا از راسر با هواپیما فرار کردند و رفتند. اما با کودتای امریکائی ۲۸ مرداد مصدقی که هفته پیش از آن ۹۹/۶٪ آراء مردم را در یک‌رفراندوم ملی بدست آورده بود سرانجام کار برکنار شد. زاهدی برکرسی نخست‌وزیری نشست و شاه فراری با ایران بازگشت. تانکهای امریکائی مدتها خیابانها و جتایشان آسمان تهران را پر کرده بود.

کتاب سال ۱۹۵۴ بریتانیکا در این باره چنین می‌نویسد:

" ماه جولای، هنگامیکه مصدق هنوز بر سر کار بود پرزیدنت آیزنهاور آشکارا تقاضای ایران را برای کمک مالی تا هنگامیکه مشکل نفت حل نشده باشد رد کرد. ... مصدق از کار افتاد. ... کودتا با خوش‌آمد نیروهای غرب‌رو برو شد. کشورهای متحده امریکا با شتاب بدرخواست را هدی برای کمک مالی با پرداخت مقدماتی ۴۵ ۰۰۰ ۰۰۰ دلار پاسخ داد و دولت انگلیس امیدوارانه از برقراری دوباره روابط سیاسی و مذاکرات نفت سخن گفت.

و سرانجام در روز پنجم سپتامبر ۱۹۵۴ قرارداد " امینی - پیج Amini-Page " برخلاف قانون ملی شدن نفت و برای مدت ۴۰ سال در میان ایران و یک کنسرسیوم نفتی مرکب از شرکت‌های زیر بسته شد:

شرکت نفت انگلیس و ایران	%۴۰
شرکت‌های امریکائی	%۴۰
شرکت هلندی	%۱۴
شرکت فرانسوی	%۶

روزنامه " منچستر گاردین Manchester Guardian " در شماره ۱۵ مرداد (۸ اوت) خود نوشت که " در توافق‌های حاصله موفقیت انگلستان را نباید موهون مهارت دیپلمات‌های انگلیسی دانست

بلکه علت موفقیت پختیهای آمریکا از سیاست انگلستان بوده است .
نقش اساسی سازمان جاسوسی آمریکا C.I.A. در مورد ایران در کتاب
" حکومت نامرئی " Invisible Government " آشکار میشود ؛
" بهیچ وجه نودیدی در این امر وجود ندارد که کودتای ۱۹۵۲ را
پایه‌گذاری ورهبری کرد تا دولت مصدق را برانداخته و شاه را
بر تخت سلطنت نگاه دارد. اما تنها مده" معدودی از امریکاشیا با
خبر هستند که این کودتا را نوه" پرزیدنت تئودور روزولت رهبری کرده
است ... دولتهای آمریکا و انگلیس متحداً تصمیم گرفتند تا مصدق را
با اقداماتی از کار بیاندازند ... وظیفه اداره" چنین کاری به عهده"
Kim Roosevelt که آنگاه بر صدر عملیاتی سی-آی-ای درخاور-
میانه بود گذاشته شد. روزولت بصورت قانونی با ایران آمد، از سرز
گذشت و بتهران رسید و پس از آن از نظرها ناپدید گردید ... "

آنگاه نویسنده" کتاب به عملیات مخفیانه" روزولت و همکاری آمریکا
شبهای دیگر اشاره کرده می‌نویسد که چگونه این جاسوس آمریکا بخاطر
عملیات موفقیت آمیزش سرانجام در میان همکاران به آقای ایسبران
معروف شد | بدینگونه شاه فراری بکمک " آقایان امریکاشی" خود به
ایران برگشت و فرگود دیگری از تاریخ جنبش ملی ایران پایان گرفت "

وبالآخره در جزوه‌ای نوشته عبدالحسین بهنیا تحت عنوان " پرده‌های
سیاست " ترگاتی را سرهم کرده و از روی کینه و عناد و بی‌خبری آسمان
را به ریسمان محمل نموده و مطالبی که ارزش نوشتن را حتی ندارد بهم
باخته است ، فقط در تمام کتابچه بی‌مقدار یک جمله دیده میشود که با
حقیقت وفق میدهد و لافیر و آن اینکه " ... بهیچرازدکتور امینسی و
عبدالله انظام که بعداً وارد کابینه زاهدی شدند ، اعطاء دولست
ایشان در حقیقت همان دوستان قمار پوکر روز جمعه حمارک بودند ... "
این مطلب باید صحیح باشد چون خود آقای عبدالحسین بهنیا هم
که شیاع داشت قمار باز ما هری بود و قمار باز حرفه‌ای بود و علاوه بر آن
مرد فاسد و بدنامی هم بود و شیاع داشت ، شاید آشنائی خود را بسا
زاهدی از راه سابقه" قمار فراهم کرده بود و بخوبی از کارهای ناشایست
زاهدی مطلع بود ، بهمین جهت زبان به ستایش او گشوده است .

با پژوهش از خوانندگان عزیز که وقت گرانبهایشان را به این راجیف
معطوف داشتیم به ذکر جمله مزبور. مبادرت گردید .

فصل هجدهم

شاه سپهبد تیمور بختیار ۳۹ ساله ۱/۸۵ قد با سیل های سیاه در لباس نظامی سفید رنگش در جشنی که در قصر بمناسبت سی و چهارمین سالروز شاه در ۲۶ اکتبر ۱۹۵۳ برپا شد او را به پاداش خدماتش به فرماندهی نظامی تهران منصوب نمود. به تعبیر دیگر او یکی از قدرتمندترین عوامل رژیم شد. او خصوصا با موریت داشت که اسباب زحمت طرفداران سابق مصدق که از معرکه بدور شده بودند بشود. چرا شاه او را بعوض یکی از دیگر هوادارانش برای این رل عمده انتخاب کرده بود؟

میگفتند پس از ازدواج ثریا که از خویشان او بود بختیار جزء خانواده شده بود و شاه به خانواده اهمیت میداد، همچنین میگفتند معشوق اشرف بود، (این ممکن است اما تایید نشده)، و نیز میگفتند چون او مرد بی رحمی بود، و این دلیل اخیر بیشتر به واقعیت نزدیک است باین جهت طرف توجه بود.

تیمور بختیار یک آدم کش بالفطره بود، او را آدم کش لقب دادند او فد کومونیست متعصب بود که در آذربایجان با کومونیست ها زد و خورد کرده بود و در عملیات ضد مصدق شرکت داشت و مشهور بود، او در سال ۱۹۱۴ متولد شده بود و تحصیلاتش را در فرانسه مدرسه نظامی سن سیر به پایان رسانیده بود. به محض بازگشت به کشور او در آذربایجان معروف شد، هم از نقطه نظر مواجه شدن با خطرات و هم بواسطه بی رحمی هاشی که نسبت به زندانیان اعمال مینمود، او دوبار ازدواج کرده بود.

۱ - زوجه اولش دختر عمویش بنام ایران بود که از او دو دختر و دو پسر داشت یک پسرش بنام شاهرخ که در ایالات متحده است که با پدرش برهم زد و هیچگاه او را دوباره ندید، دیگری حسین که در ژنو تحصیل میکرد. یکی از دخترانش بنام گللی (Gloly) که بعد از زوجه پسرک دیپلمات شد یعنی پسر سپهبد یزدان پناه که از او طلاق گرفت. زوجه دومش بنام قدرت که از او دو فرزند داشت، بهمن که در تبعید در بغداد با مادرش پسر میبرد، و اسفندیار که در ژنو مشغول تحصیل است یعنی در انستیتوی فلوریلون Florilont

تیمور بختیار تا سال ۱۹۵۳ که شرکت در توطئه نمود و با نظا میانش به کمک سپهبد زاهدی شتافت هیچ رل سیاسی نداشته است، به محض اینکه شاه مستقر شد تیمور بختیار به حکومت نظامی تهران منصوب گردید. در این مقام زود دست بکار شد و علیه طرفداران مصدق دست به اقدام زد و شدت عمل به خرج داد زندان قصر را از وجود مجرمین جرائم عمومی خالی نمود و ورود تا یک کیلومتر اطراف آنرا ممنوع نمود، و سربازان روز و شب آنجا را احاطه کردند. طرفداران مصدق، وزراء سابق، نمایندگان مجلس مخالف و افراد توده‌ای در آنجا زندانی شدند و استنطاق و شکنجه گردیدند.

اما شاه در یک معاهده با روزنامه افریقای جوان ۱۶ ژوئیه ۱۹۷۱ اعتراف کرد که ۶۴۰ افسر را پس از ۲۸ مرداد بازداشت کرده است، راجع به رقم بازداشت شدگان به فرضیات متوسل میشوند، ولی حداقل سه هزار نفر بازداشت گردیدند.

با اقدامات بختیار دیگر شاه به راحتی نمیتوانست قدرت را بدست گیرد و با اصطلاح نظم در خانه "کشور" برقرار نماید. شاه در ماه سپتامبر برای شروع بکار از آیزنهاور بعنوان کمک فوری اقتصادی چهل و پنج میلیون دلار گرفت، سپس در وزارتخانه‌ها و ادارات عملاً افراد سیاسی از طرفداران خود را گماشت، بعد میبایست در برابر خارجی‌ان آنچه او "خرابکاریهای مصدق" مینامید اصلاحاتی بنماید او روابط سیاسی را با انگلستان برقرار نمود، او مذاکرات را شروع کرد که بجای شرکت نفت انگلیس و ایران کنسرسیوم نفت را جانشین آن سازد. این مذاکرات به درازا کشید و تا تاریخ سپتامبر ۱۹۵۴ بسه برقرار داد نهائی منجر شد که کمپانیهای امریکائی، انگلیسی، فرانسوی و هلندی آنرا امضاء کردند. کشتی‌های نفت کش میتوانند به آبادان آمده و باپول دوباره صندوق‌های کشور را لبریز کنند، حال بیاید برای بازسازی دوباره اقتصادی کشور اقدام نمود. موضوع مهمی که جدیت زیاد لازم داشته. طی هفته‌ها مخالفین سرکوب شدند و ایرانیها دریافتند که شاه تمام قدرت را در دست دارد سرکوب مخالفین نشان داد که تا چه حد خطر برای شاه خطیر و بزرگ بود.

۱ - روزنامه لوموند، ۱۳ و ۱۴ نوامبر ۱۹۵۵

۲ - خاطرات شاه

فقط در تهران چهل و دو کا میون مملو از علامیده های سرخ باد و هزار عکس استالین که سوزانده شد کشف شد، شش انبار اسلحه مخفی کشف گردید، فقط در انبار دکتر سفید Safied (که ممکن است غلط چاپ شده) در خیابان شهرار و ۳۵ بازوگا، دو صندوق نارنجک، ۵۰ صندوق دینامیت، یک صندوق طپانچه با فشنگ کشف گردید. در یک انبار دیگر ده ها حلی آسیدسولفوریک (جوهر گوگرد) و آسید نیتریک، و در انبار خیابان بهار ۷۰ اسلحه خودکار ساخت چکوسلواکی و بیش از ۱۰۰۰ عدد فشنگ پیدا شد. یک شب سپتامبر در فرودگاه هوایی قلعه مرغی در دوازده کیلومتری جنوب غربی تهران خرابکاران که هنوز خلع سلاح نشده بودند میخواستند ۲۶ تا ۲۷ هواپیمای

ارتش را منفجر کنند، سر رسیدن اتفاقی یک سرگرد انفجار کامل این هواپیماها را نجات داد، درست او موقعی رسیده بود که توانست با پاشنه پایش نخعی که در سیاهای شب جرقه هایش میدرخشید و منجر به انفجار میشد خاموش کند.

در ماه اکتبر هفت هزار نفر را هم که کارت حزب توده را داشتند کشف کردند، و هشتصد نفر از آنها را بازداشت نمودند. حکومت نظامی برقرار شده بود و زندگی در آن هنگام برای هیچکس، حتی خارجی ها عجیب نبود، جلوی مجلس و خیابان فردوسی، خیابان شاهرضا، و وزارت خانه ها و همه جا مسلسل گذارده بودند، محدودیت ها خیلی جدی بود. دوکا لائی که یافت میشد یکی کلینکس بود و یکی کاپوت برای اعمال ناشایست. برای تعبیه کالاها دوراه حل پیش نبود، یکی بازار آزاد و دوم بسته های تیکه از خارج میرسید (آنهم اگر بستگی آنها نمودند) شکار مخالفین یک جو اختناق آمیز بوجود آورده بود. یک روزنامه نگار فرانسوی که در تهران بود نقل میکند که شبی با همسرش بخانه میرفته به مانعی در یکی از کوچه ها برخورد میکنند و صدای پرکردن تفنگ میشوند، او جواز عبورش را نشان میدهد، ولی تفنگ را بصورتش میگذارند با کمال اضطراب به همسرش فریاد میکشد که روی کف اتوموبیل بخوابد و خودش زیر اتوموبیل پنهان میشود و بزبان بد فارسی میگوید که کیست و به قراول به زبان انگلیسی ناسزا میگوید، در این هنگام سربازان تفنگ ها را پاشین می آورند و میگویند " شما بروید "

American you pass و باین ترتیب خلاص میشود.

در تهران هر شب با انفجارهای پی در پی مردم از خواب بیدار میشوند معهذا از سوی دیگر به طرز ایروانی همه چیز بخوبی میگذرد.

همین روزنامه نگار از یک رئیس بانک طرفدار مصدق که او را زندانی کرده بودند خانه اجاره کرده بود ولی چون این زندانی خیلی مبارزه نکرده بود در یک زندان نسبتاً بی آزاری زندانی شده بود و بسه او سختگیری نمیگردند، هر آخر ماه موجر با دو محافظ مهربان میآمدند و مال الاجاره را مطالبه میکردند، مستاجر او را بمنزل خود دعوت میکرد و قلیان چاق میکرد و همگی یعنی موجر و مستاجر و مستحفظین گرد هم جمع میشدند و صحبت و اختلاط میکردند و پولها را برای موجر میشمردند، اما در این هنگام در دادگاهها شوخی نمیکنند جلسات سری مرتباً تشکیل میشود یک دادستان تعیین شده است بنام آزموده، اعدام ها در حیات زندانهای قصر شروع میشود. محکومین با چشم های بسته دستها جمعاً اعدام میشوند، بعضی از آنها درخواست میکنند که دیدگان آنها را نه بندند، ولی تقاضای آنها قبول نمیشود. در چند هفته صدها نفر اعدام میشوند، بقیه محکومین در زندان قصر باقی میمانند، بعضی دیگر به یک زندان نظامی که شهرت بدی دارد که سه دیوار پی در پی آنرا دربر گرفته اعزام میشوند، یعنی زندان خارک مقابل بندر عباس. پایان ماه اوت ۱۹۵۲ که شریا به سوئیس میرود نظم کاملاً برقرار شده ساعت ۱۵/۴۵ روز یکشنبه ۶ سپتامبر او از رم که هجده روز در آنجا مانده بود در فرودگاه مهرآباد پیاده میشود. حمیدرضا که برای معالجه دندان به اروپا رفته بود با او همراه است، شوهرش در فرودگاه به استقبال میرود، سپید زاهدی و تمام خانواده و بزرگان از مشارالیه استقبال میکنند، حسین علا وزیر دربار جدید در آنجا حاضر است شریا چنین میگوید "من احساس کردم که احترامات و خشم و راست شدن ها خیلی بیشتر از پیش از بحران است" ۱

ولی شریا وقت زیادی ندارد که همسر خود را ببیند، زیرا او خیلی مشغول است و با بستنی بازسازی کشور را که تنها شرط آمریکائیها است که قبول کرده اند پنج میلیون دلار در ماه به ایران بدهند تا به مصرف برسد، انجام دهد.

روز هشتم نوامبر محاکمه مصدق شروع میشود. این دادگاه خیلی برتحرك است و پیرمرد خود را برای دفاع حاضر میکند. از طرف دیگر هنگامیکه او را بایک جیب پر ویک کومونیسست به زندان افکندند که او را آزار دهند به آنها پیشنهاد کرد که دلائل دفاع آنها را تهیه کند، او بطوری این دلائل را تنظیم کرد که در محاکمه برای قضات اسباب زحمت فراهم شد. اشخاص هرزه گو میگویند فقط بهمین مناسبت و نه بدلائل دیگری جای زندان او را تغییر دادند و به کلوب افسران انتقالش دادند.

در این میان شاه به مسئله بخرنجی برخورد یعنی فراهم نمودن پول و تهیه ۴۵ میلیون دلار کمک اضافی که ضرورت فوری داشت، او حسابها را رسیدگی کرده بود و برای پرداخت غرامت به شرکت نفت از بابت خلع بد بایستی ۳۰۰ میلیون دلار پرداخت میشد و برای راه انداختن اقتصاد ایران ۲۰۰ میلیون لازم بود و برای استخدام مجدد مهندسين و متخصصين نفت و غیره ۳۰ میلیون ضرورت داشت و این تازه مقدمه‌ای بیش نبود.

بنابراین مجدداً به امریکاشیها مراجعه نمود، آنها یک کارشناس از وزارت خارجه فرستادند بنام Herbert Hoover پنجاه ساله پسر رئیس جمهور سابق ایالات متحده. از ماه اکتبر ۱۹۵۳ مشارالیه مرتباً بین تهران - لندن - واشنگتن رفت و آمد میکرد. هشتم نوامبر ۱۹۵۳ دادگاه دکتر مصدق شروع بکار کرد و پنج قاضی برای محاکمه تعیین شدند بیست نفر اشخاص رسمی دیگر و شصت روزنامه نگار نیز حضور داشتند. مصدق بدو اظهار داشت:

" من میخواهم همه بدانید که اگر حتی شاه مرا مورد عفو قرار دهد من از قبول آن امتناع خواهم کرد فقط خائین را عفو میکنند و اما من قربانی خارجی ها هستم.

و سپس او را قاضی را مجاله شده از جیب خود بیرون آورد و مدافعات خود را شروع کرد، بدو گفت که دادگاه نظامی صلاحیت رسیدگی را ندارد پنج ساعت صحبت کرد. سپس نصراله مقبلی رئیس دادگاه به عموم اعلام کرد که دادگاه پایان یافته، مصدق اعتراض کرد و گفت " من فقط مقدمه

۱ - اطاقی مجاور اطاق سپید زاهدی برای مصدق اختصاص دادند

۲ - این ارقام در مجله تایم ماگازین پنجم فوریه ۱۹۵۴ درج گردیده است.

مدافعاتم را تا حال بیان کرده‌ام و چهل صفحه دیگر برای خوانندگن باقی مانده!

دادگاه روزها بطول انجامید، مصدق به همه کس اعتراض میکرد، به ایرانیها، به روسها، به انگلیسها، و آمریکائیها و بطور آشکار قضاوت را مسخره میکرد، به جلال بزرگمهر که بیسوده سعی میکرد رشته سخن را در دست بگیرد گفت "دور شو از نزدیک من، پدر سگ تو و کیل من نیستی!" چند روز بعد دادستان (آزموده) علیه مصدق تقاضای اعدام نمود. دکتر مصدق گفت "خفه شو تو یک مسخره Clown بیش نیستی!" روز ۲۱ دسامبر پس از هفت ساعت شور متوالی و چهل و سه روز محاکمه و پنجاه و سه جلسه، بالاخره دادگاه حکم خود را صادر کرد.

"مصدق برای تمام جنایاتی که شرح آن در ادعای نامه نوشته شده بود" به مرگ محکوم شد اما پس از دخالت شاه حکم عفو صادر گردید و نتیجه به سه سال حبس محکوم شد! از نظر شاه محکوم کردن مصدق به اعدام از او بکنفر شهید میساخت.

عفو مصدق و محکومیتش به حبس سبک یک ژست عاقلانه بود.

۱ - لوموند و فرانس سوار، نهم نوامبر ۱۹۵۲

۲ - فرانس سوار ۱۶ نوامبر ۱۹۵۴

۳ - در تمام طول محاکمه شاه مراقبت میکرد که به مصدق فشار نیاید و حتی یکبار حسین آزموده دادستان را توبیخ کرد که چرا مصدق را "خائن" خوانده است. من نیابستی از مصدق یک شهید میساختم او بعداً این جمله را گفته بود ۷ نوامبر ۱۹۶۷ لوموند.

۴ - در پایان زندانیش مصدق در ماه دسامبر ۱۹۵۶ به ملک خود در قاره پوزآباد (احمدآباد) در یکصد کیلومتری تهران رفت، به محض اینکه به آنجا رفت شاه فرستاده‌ای نزد او فرستاد و گفت که نباید در سیاست دخالت کند. مصدق فرستاده را نه پذیرفت و گفت "من باید دینوانسه باشم که مجدداً به ملتی به پردازم که مرا در بدبختی رها کرد، بسکه اعلیحضرت بگوئید که باید بدانند که در این کشور مغلوب شدگان تسلیم میشوند (بنظر نمیرسد که این گفته‌ها اظهارات دکتر مصدق باشد فقط برای رعایت امانت عیناً ترجمه شد. مولف) مصدق که وقت فارغی داشت در سن هشتاد سالگی به آموختن پزشکی پرداخت و برای تفریح خربوزه میکاشت، دیدار او غیرممکن بود، ژاندارمری سخت او را مراقبت میکرد. روزی یک روزنامه‌نگار آمریکائی سعی کرد او را ملاقات کند، یعنی بعنوان شکار در آن حوالی رفت و او را ملاقات کرد، همان شب او را به هواپیما سوار کردند و به نیویورک فرستادند. در ژانویه ۱۹۶۷ او مبتلا به سرطان گلو شد و اجازه دادند که به تهران بیاید تا در بیمارستان نجمیه جراحی کند ولی در ۶ مارس در سن هشتاد و هفت سالگی درگذشت.

دوستان مصدق میگویند " مردی بود در نهايت پاکی و وفا ، فدائی وطنش که ضربات پی در پی شاه و امریکائیه‌ها را تحمل کرد، برای به اصطلاح جنابیتی که چوب لای چرخ ساخت و پاخت های بین المللی گسارده بود که ملتش تحمل زیان های او را نمود محکوم شد "

اما دشمنانش میگویند " پیرمردی عصبی و غیرمسئول که ارزش اعمالش و نتایج آنرا سبک و سنگین نمیکرد و او را مانع شدند که کارهایش را دنبال کند، یعنی هنگامیکه کت بسته خود را به دامنه روسها میانداخت ". اما آسان نیست که بتوان بزودی ماهیت مصدق را قضاوت کرد، زیرا ضد و نقیض و خوب و بد راجع به او فراوان است، یعنی در تصویری که در جهان برای او قائل هستند بخوبی نمیتوان یک جانبه قضاوت کرد.

مهر
باری پس از پنج ماه مذاکرات قرارداد کنسرسیوم نفت در ۲۱ سپتامبر
علنی شد و سی میلیون تن نفت سالیانه در آبادان استخراج گردید،
شرکت نفت چهل درصد آنرا در دست داشت سایرین نیز سهمی گرفتند.
کنسرسیوم متعهد شد که وسائل فنی به شرکت نفت ملی ایران بدهد و
پانزده میلیون تن نفت خام در ۱۹۵۵ و ۲۴ میلیون ونیم در سال ۱۹۵۷
(اما این بار بدون حمایت) با اضافه ۶ میلیون ونیم فراورده های
تصفیه شده در ۱۹۵۵ و ده میلیون ونیم در ۱۹۵۶ و ۱۳ میلیون در ۱۹۵۷
بدین طریق مسئله اختلافات نفت حل شد.

در خاتمه این فصل متذکر میشود که (۱) راجع به متن کامل لایحه
دفاعیه دکتر مصدق در موضوع عدم صلاحیت دادگاه غیرقانونی تجدید نظر
نظامی که بدستور فرمانداری نظامی از انتشار آن در جراید و مجلات
کشور جلوگیری شد، کتابچه ای بچاپ رسیده تحت عنوان " ضمیمه
روزنامه راه مصدق ارگان نهضت مقاومت ملی - متن کامل و صحیح لایحه
دفاعیه دکتر مصدق راجع به عدم صلاحیت دادگاه غیرقانونی تجدیدنظر
نظامی که خوانندگان عزیز را به قرائت آن کتابچه مراجعه میدهم و از
نظر مفصل بودن آن در این کتاب از درج آن خودداری میشود.

(۲) با درج آخرین پیام دکتر مصدق به ملت ایران که در بیدادگاه
نظامی شاه بعنوان ودفاع با مردم ایراد نمود سخن را به پایان نمیبریم
و عین خط دکتر مصدق نیز از کتابچه مزبور چاپ میشود.

کوی نهادگان من گویا بسیار بزرگ من این است حضرت لغت را می گوید با بساط بسیار در حال لغت و صاحب لغت
عظیم ترین ابراهیم طبری ای جهان ما از این بگفت بر جمیع ام و پنجم در پنجمی خود از این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
بزرگ من خود را در تمام لغت و غیرت جان عرض و با هم خود را در این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت

من طایفه این همه نشان در این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
هر روز است من این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
روز هم من این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
میگفتند در این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت

من میگویم که این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
که برای او این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
روز هم من این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
مصطفی را در عهد دار الطاف حق که میری تو نیرد این ورق

حیات عرض دال در جودت من و امان من در برابر حیات و استقلال و عظمت و بزرگواری این طایفه است و صاحب لغت
این است که هر یک از این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
هر چه امکان انجام داده ام من گفتم و این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
بشمیر رسیده و در نزد رسیده هم من و این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
است مطهر رسیده است و این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
رغبت خود را به زلال که من و این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
رغبت شده باشد و این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
عبر که تا پس از آن وقت که من و این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
با جاسوس یک که این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
و جاسوسش زود رسیده است و این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
و جاسوسش را که من و این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
بیشتر از این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت
اراده رسیده است و این طایفه است و صاحب لغت و صاحب لغت



در این فصل نویسنده کتاب به تفصیل جزئیات را از اعمال ساواک شرح داده که چون همگان پس از طلوع انقلاب از کم و کیف آن با کشف اسناد و اسرار واقف شده‌اند و در جراثید و کتابهای متعدد از باطن کار آگاهی دارند ما در اینجا با ذکر چند مطلب برگزیده از این فصل اکتفا میکنیم.

با همان دستگاه که تیمور بختیار بانی آن، بدستور شاه آمریکا شیها بود، به تحریک و نقشه شاه بقتل رسید که همه کس از طرح این نقشه واقف است که چطور جلاد مزبور که روی چنگیز را سفید کرده بود با همدستی و دستورات شاه وسیله اعمال ساواک در خارج از کشور در مرز ایران و عراق بقتل رسید.

مراکز ساواک در تهران در ظاهر در خانه‌های خصوصی و آپارتمان‌های ساده پنهان از دید مردم بکار مشغول بودند، اما مرکز آن در راه شمیران واقع شده بود. تعداد حقیقی اعضای ساواک یکی از اسرار دولتی بود، پس به تقریب باید متوسل شد. شاه میگوید شخصا من رقم حقیقی را نمیدانم ولی کمترین دو هزار نفر است^۱ هویدا میگوید ۱۵۰۰ نفر، در خارج تعداد را ۵۰۰۰ نفر ذکر میکنند، یعنی دستگاه مخفی که مهم‌تر از تمام دستگاه‌های مخفی دنیا بود^۲ این دستگاه با الهام و کمک فنی سیا در ۱۹۵۶ تاسیس گردیده و صرفاً برای تصفیه باقی مانده عناصر کومونیست ایرانی یعنی توده‌ای‌ها بود^۳.

سیا و ساواک امروزه (یعنی در تاریخ نوشتن کتاب) دیگر ارتباطی با هم ندارند، زیرا شاه شخصا رشته امور را بدست گرفته و اسلحه‌ای برای

۱ - معاهده ۴ فوریه زوریخ و آنتن مردم تلویزیون فرانسه ۲۴ ژوئن ۱۹۷۴

۲ - معاهده شخصی، دسامبر ۱۹۵۲ تهران

۳ - نیوزویک ۱۹۶۱ - ۲۸ ژوئن، ولی یک کارمند عالی‌مقام فرانسوی که نامش گفته نمیشود رقم را بالغ بر ۵۲۰۰۰ نفر مامور شخصیتی و جاسوس ذکر میکند در همین حال با کمک مخفی اسرائیلی‌ها این دستگاه تاسیس شده (کتاب معروف Marvin Zonis)

نا بود کردن دشمنانش میباشد. سیا البته یک فرستنده مهمی در تهران دارد ولی نمیتوان گفت که آمریکا شیها پرونده‌های شخصی تشکیلات ساواک را در اختیار ندارند، این تصور دست کم گرفتن آمریکا شیهاست یک توضیح مختصر کافی است نشان دهد تا چه حد ساواک یک تشکیلات خفیان آوری است؛ هنگامیکه شما در تهران هستید و چیزی به یک نفر ایرانی حکایت میکنید، هر چه باشد لب فرو می‌بندد و موضوع مذاکره را عوض میکند و به مطلب دیگری می‌پردازد. و اگر شما در آن مورد به ادامه مذاکره اصرار کنید، صریحاً به شما می‌فهماند که اگر میخواهید در آتیه او را ملاقات کنید بایستی کلامی در مورد مبحث ناراحت کننده مورد گفتگو به زبان نیاورید.

حقیقت آنست که ساواک نوعی، ان. کا. و. د. N.K.V.D میباشد. ساواک همه جا حاضر است، هر مقام عالی‌رتبه، هر معاون وزیر و حتی هر وزیری یک مامور ساواک مراقب دارد یعنی سایه پنهانی و سری که تمام اعمال و رفتار آنانرا تحت نظارت دارد و حق دارد که به رفتار آنان و حرکاتشان نظارت نماید، بهمین نحو در تمام کارخانجات و کارگاههای کشور این رویه جاری است، خصوصاً در سازمان شرکت نفت ایران که امروزه وسیله دکنتر اقبال اداره میشود.

۱ - درباره سفیر فعلی آمریکا در تهران از ژانویه ۱۹۷۳ Richard Helms (رئیس سابق سیا) که از شاه در ۴ فوریه ۱۹۷۴ در زوریخ سؤال میشود آیا وجود ریچارد هلمز رئیس سابق سیا شمارا ناراحت نمیکشد؟ میگوید " من نمیتوانم ایالات متحده آمریکا را مانع شوم از اینکه هر سفیری را که مایل است انتخاب کند، ولی این جواب پر معنی، نارساست، چه آنکه سنت برای این جاری است که پیش از انتخاب سفیری آن کشور سوابق سفیر را بررسی میکند سپس پذیرش میدهد و از حال گذشته او با اطلاع میباشد و رضایت رئیس کشوری که آن سفیر برای آن انتخاب میگردد تحصیل میگردد.

۲ - در مقامات رسمی که لااقل نمیتوان قسمتی از سئوالات شمارا بلا جواب گذارد چهره‌ها در برابر جواب درهم میشود مثلاً در دسامبر ۱۹۷۳ آقای محمد سام وزیر کشور وقت تمام سعی خود را بکار برد تا مطلب را عوض کند، خود شاه نیز به محض اینکه صحبت ساواک میشود چهره درهمی بخود میگیرد و از کوچکترین موضوع در این مورد ناراحت میشود.

در یک مهمانی ناهار در واشنگتن در فوریه ۱۹۷۴ یک مقام عالی‌رتبه سیا که همواره در خدمات خود در مسکو و تهران اشتغال داشت و بنا بر این صلاحیت مقایسه اداره اطلاعات مسکو و تهران را داشت میگوید " سلطه ساواک در ایران قوی تر از N.K.V.D و بعداً K.G.B در روسیه - است"

در دانشگاه یک مامور ساواک برای برداشتن جوتی گمارده شده است
بین اشخاص هنگام صرف شام و پذیراشی‌ها هیچگاه نمیتوان اطمینان
داشت که کسی نزدیک شما به جاسوسی اشتغال ندارد و وابسته به ساواک
نیست، در واقع این دستگاه یک دستگاه رعب و وحشت است و کابوسی
است که بر تمام شئون افراد حکمفرمایی دارد، خصوصاً در هتل‌ها مثل
هیلتون و هتل ونکو و انترکننتینانتال، این هتل‌ها همیشه پراسس
بظوریکه مجبور شدند قسمتی بر آن اضافه کنند، در حقیقت این هتل‌ها
مرکز پایتخت شده و مطو از جمعیت مقاطعه‌کاران و سرمایه‌داران بین-
المللی است و زنهای فتان در آنجا‌ها فراوانند. این‌ها در همه جا رفت
و آمد میکنند و میگردند و میگذارند و محرمانه داخل اطاقها میشوند و به
بازرسی میپردازند، اگر بیموقع وسط روز در اطاقهای خودتان وارد
شوید مشاهده میکنید که آقای یا خانمی مشغول خالی کردن چمدان یا
کشوی میز شما میباشد، بهتر این است که در این موارد سکوت اختیار
کنید و ناراحت نشوید و حتی چای هم با آنها بنوشید، ولی هیچگاه
نهایتی با آنها وارد بحث و گفتگو شوید. یک مقاطعه‌کار نقل میکرد
که شبی در اطاقش را کوفتند به محض اینکه باز کرد زن فتانسی خود را
به آغوش او انداخت و اظهار داشت که همسایه اطاق مجاور است و هنگام
شام خوردن او را دیده است و چون تنهاست خواسته است نزد او بیاید،
ولی چون مقاطعه‌کار مزبور حس کرد که این یک دامی است مودیان او را
روانه کرده بود و به استراحت پرداخته بود. پنج دقیقه بعد کسی با
کلید بدکی بفتتا دربارا باز کرده بود و در برابر دوربین عکاسی
قرار گرفته بود، معلوم شد برای پرونده‌سازی است که او را تحت فشار
قرار دهند و پولهایی از او بگیرند.

در هتل هیلتون خصوصیتی بچشم میخورد که ارزش بازگوشی آنرا دارد؛
در در ورودی دفتر پست هتل نوشته‌اند: " فقط تلکس‌های غیر رمز
قبول میشود " در هتل هیلتون امیر متقی معاون وزارت دربار و اسداله
علم دفتری دارند و چند اطاق (Suite) دارند که معمولاً در این
اطاقها غذای خود را صرف میکنند. اما گیرنده‌های این هتل در برابر
عملیات وحشتناک ساواک بازیچه بیش نیست. یک مهندس فرانسوی که از
مارس ۱۹۷۳ تا فوریه ۱۹۷۴ در مرخصی بود برای ما نقل کرد که دو مهندس
اقتصادی ایرانی در همان دفتری که او مشغول کار بوده به کار اشتغال

داشته و او مخالف رژیم بود، اما کومونیست نبود. صبح گاهی برای کار به دفترشان نیا آمدند، معلوم شد بازداشت شده اند. سه هفته بعد یکی از آنها آزاد شد و پدرش او را شناخت، چه بکلی چهره اش تغییر کرده بود، زیرا تمام روزها شکنجه میشده و دیگری هیچگاه دیده نشد و نابود شد، همین مهندس میگوید که منشی‌ها شیکه با عاظمه کلاران و مهندسین خارجی همکاری میکنند همیشه از طرف ساواک منصوب میگردند، بر حسب گفته او یک معاون وزیر فعلی با این جهت به این پشت برگزیده شده که آدم ساواک میباشد، هم او میگوید خصوصا شبها از رفتن در میکرده‌ها و مراکز تجمع برای خوشگذرانی باید پرهیز کرد، چه آنکه به تحریک ساواک ناشناسی باشما برخورد میکند که از ساواک بدگوشی میکند و نودونه درصد این شخص آدم ساواک است، البته راجع به شکنجه مشکل است از اشخاص تحقیق صحیح کرد ولی تحقیقات موسسات بین المللی از قبیل عفو بین المللی که مرکز آن در خیابان Turnagain Lane لندن E.C.4 میباشد، و جمعیت بین المللی قضاات دموکرات که در خیابان Jupiter شماره ۴۹ در بروکسل میباشد، و نیز مؤسسه بین المللی حقوق بشر در آمریکا که جزء سازمان ملل است و در نیویورک میباشد، گزارش‌هایی تهیه کرده اند که تا حدی این شکنجه‌ها را ثابت میکند.

گزارشی که وسیله یک وکیل دادگستری فرانسوی تهیه و تنظیم شده بنام تری مینیون Thiery Mignon تهریح میکند که اگر به او اجازه دادند که سپید بهزادی دادستان دادگاه نظامی را ملاقات کند و در جلسه محاکمه حاضر شود، ولی به او اجازه ندادند که نه وکلای مدافع را ملاقات کند، نه وزیر دادگستری را، نه نخست وزیر، نه شاه و نه از پرونده تنظیم شده اطلاعاتی کسب کند، و نه متهم را در زندان ملاقات نماید، و نه خانواده‌های آنانرا دیدار کند.

او میگوید فقط توانسته است در دو جلسه بین چهار جلسه محاکمه حضور یابد و چون مقامات مربوطه فراموش کرده بودند تاریخ جلساتی که او میتواند حاضر شود به او بگویند، تصادفا در یک جلسه در محاکمه دسته معروف به هجده نفری حاضر شده که کمی پیش از مرگش با بختیار توطئه کرده بودند و آنها کومونیست بودند، در این محاکمه هیچ مدرکی به او ارائه ندادند، فقط به او گفته اند که متهمین اعتراف کرده اند،

و متهمین فریاد میکشیدند که این اعترافات بر اثر شکنجه بوده، و آنها را رد میکنند. در موقع تنفس محاکمه توانسته بود با متهمین تماس بگیرد و میگوید: " آنها با صدای رسا بمن اعلام داشتند که مورد شکنجه قرار گرفته‌اند و چندین نفر از آنان جای زخم‌ها و پیامد و خیم آن شکنجه‌ها را بمن نشان داده و بیان نمودند، خصوصاً این شکنجه‌ها روی پاها و بازوان اعمال شده"، سپس تیری می‌نیون نقل از شکرالله پاک‌نژاد که یکی از عمده‌ترین متهمین بود میگوید " آقای رئیس دادگاه اجازه دهند برای اینکه نحوه اعمال شکنجه ما مورین ساواک به آنها شیکه مخالف حکومت هستند و میهن پرستان روشن شود، و ما هیت با زبیرسی‌ها شیکه به آنها تکیه میشود روشن گردد شمه‌ای از شکنجه‌ها شیکه اعمال مینمودند بیان نمایم:

" پس از بازداشت من در ژانویه ۱۹۶۹ فوراً مرا با مشت و لگد با اصطلاح برای بازرسی بدنی لخت کردند و با زبیرسی بیست دقیقه بطول انجامید و تا نصف شب ادامه داشت بدون اینکه ضرباتی که بمن وارد میشد قطع شود، فردای آنروز مرا به زندان پلیس آبادان منتقل نمودند و در مستراح زندانی کردند. بکفته در مستراح زندانی بودم و فقط یک پتوی سربازی بمن دادند بدون لباس و یکبار غذا در روز، هشتمین روز مرا به تهران منتقل نمودند و در یکی دیگر از زندانهای ساواک در اوین زندانی کردند، به محض ورود در زندان اولین بازرسی با شکنجه‌توأم بود و دو نفر که بنام‌های دکتر و مهندس صدا میکردند ظرف مدت یک ساعت بدون وقفه مرا مضروب میکردند، سپس مرا پشت میله‌های قرار دادند و از من خواستند که بنویسم من کومونیست هستم و اینکه من به جاسوسی اشتغال داشته‌ام، من امتناع کردم، دو افسر آمدند و مرا به زمین انداختند و با یک شلاق سیمی بنوبت مضروب کردند و مدت سه ساعت مرا میزدند، دوبار غش کردم باری بازرسی تا اول فوریه بطول انجامید و روز بعد شروع شد و بمن دست‌بند قیانی زدند و مرا وادار کردند که روی چهار پایهای بروم و یک پای خود را بلند کنم، روز سوم گوش‌چپ من شروع به خوشریزی کرد و پرده گوشم باعث ضربات وارده پاره شده بود و من از این گوش هیچ نمی‌شنیدم".

<http://chebayadkard.com/>

۱ - دستبند قیانی شکنجه‌ایست که دستهای زندانی را پشت‌گردنش می‌بندند و به آن وزنه می‌آویزند و آن وزنه‌ها را بتدریج سنگین‌تر میکنند.

برحسب نقل قول تیاری Thiery شکرالله پاک نژاد چنیسن ادامه میدهد: " من تنها کسی نبودم که شکنجه میشدم تمام متهمین بدون استثنا متحمل شکنجه‌های وحشیانه شدند."

ناصر خاکزاد بیان خواهد کرد به چه نحو مورد شکنجه واقع شده مهندس نیک داودی زیر شکنجه ساواک جان سپرد. هنگامیکه شکنجه‌گران ساواک دانستند که نزدیک است جان بدهد، برای اینکه چنین بنمایانند که او زیر شکنجه نمرده او را از زندان قزل قلعه به زندان قصر منتقل کردند پس از انتقالش به زندان قصر چون حالش وخیم بود او را به بیمارستان پلیس انتقال دادند، ولی او جان سپرد، مرگش بعلاوه ضرباتی بود که به گردنش وارد شده بود و ضربه که به ستون فقراتش وارد گردیده بود. پزشکان اظهار داشتند که مرگ نیک داودی به اثر ضرباتی است که در زندان قزل قلعه به او وارد شده، جرمش فقط این بود که " کتابهای را میخوانده"

آیتالله سعیدی نیز در زندان قزل قلعه زیر شکنجه بدرو و حیات گفت، دژخیمان ساواک حتی فرصت نگردند که او را از زندان قزل قلعه به زندان قصر منتقل نمایند.

اشرف سادات نیز به زندان قصر منتقل شد و در حالت وخیمی چند روز پیش او را به یک بیمارستان خصوصی منتقل نمودند و از آنجا " آزاد" شد که در زندان نمیرد، در حقیقت ساواک نعش او را آزاد کرد، زیرا هیچ شانس زنده ماندن نداشت،"

حال دو مدرک دیگر که در روزنامه لوموند ۱۲ فوریه ۱۹۷۳ مندرج است و ما یکی از آنها را ذکر میکنیم، لوموند مینویسد: " پس از بازگشت از تهران وکیل دادگستری فرانسه آقای نوری آلبالا و هانری لی برتالی Henri Libertalis که در جلسات محاکمه مخالفین شرکت داشته‌اند، در نامه که به روزنامه نوشته‌اند و در ذیل درج میشود مینویسند " در موقع اقامت در تهران در ۲۸ ژانویه تا ششم فوریه ما در چهار جلسه محاکمه نظامی حضور یافتیم و با دونفر از زندانیان اوین مذاکره کردیم، ما از طرف فدراسیون بین المللی قضاات دموکرات و جمعیت بین المللی قضاات کاتولیک نمایندگی داشتیم، تحت این عناوین مانع دخالت ما شدند، بنابراین به عنوان شخصی توانستیم اجازه کسب کنیم که در بعضی جلسات شرکت کنیم، بعد از امهال زیاد و ظفره رفتن ما

واشکالات که بعضی از آنها حل نشد، و پس از مراجعه به نخست وزیر هویدا در پنجم فوریه تحت شرایطی توفیق حاصل نمودیم، بیست و سه نفر در محاکمه نظامی محاکمه می‌شدند، یعنی بین تاریخ ۲۳ ژانویه و ۲ فوریه شش نفر بمرگ محکوم شدند، بیست نفر دیگر از ششم فوریه، و اتهام آنها ایجاد گروه خرابکاران بود و حمله به بانک‌ها و پست پلیس و ربودن هواپیما... و حال آنکه مقامات تا بید می‌کنند و روزنامه‌ها نیز چاپ کردند که جلسات علنی است ولی ورود به جلسات محاکمه بر روی اشخاصی که و اجد پروانه ورودی شخصی هستند آزاد بود که صدور آن پروانه‌ها موکول به شرایط و تشریفات خاص بود از قبیل خویشاوندی با متهمین و در عمل حضور در این جلسات غیر ممکن بود.

باری متهمین و اجد هیچیک از متهمین‌های اساسی برای دفاع از خود نبودند. بر حسب سخنگوی دادگاه نظامی هر شخصی که وسیله ساواک بازداشت می‌شود طبق قانون باید ظرف ۲۴ ساعت به بازپرسی برده شود، اما ناصر صادق و علی مین دوست که در سپتامبر و اکتبر ۱۹۷۱ بازداشت شدند دادستان کل را در نیمه ژانویه و بازپرس را در پنجم فوریه ۱۹۷۲ ملاقات کردند. (یعنی روزیکه ما آنها را دیدار کردیم) عمده‌ای از متهمین در موقعیکه تحت نظر بودند شکنجه شدند که آن دوره نامحدود بود. صادق نزد ما تایید کرد که با رولور به سر او زدند که خونریزی داخلی کرده و چند بار غش کرده است. او گفت "دو نفر از دوستان خود را دیده است بنام مسعود احمدزاده و بدیع زادگان که به میز فلسزی بسته شده بودند که او را سرخ می‌کردند"

در ششم فوریه هنگام تشکیل دادگاه تجدیدنظر نظامی احمدزاده توانست سوختگی‌های عمیق سینه و پشتش را به ما نشان دهد. صادق به ما اظهار داشت که شخصاً مرگ بهروز هراتی را در اثر شکنجه دیده است.

برعکس در جلسات دادگاه با متهمین خوش رفتاری می‌شود، دست‌بند در دست ندارند، برای آنها چای می‌آورند، سیگار می‌دهند و می‌توانند نظریات سیاسی خود را نیز بیان کنند، بدون اینکه سخن آنها را قطع کنند، همان روز روزنامه لوموند نامه رضائی فرار را چنین نوشت "از هنگامیکه جرید شهری در ایران بوجود آمد شدت شکنجه‌ها تشدید شد بیشتر شلاق زدن‌ها به جریدها پس از ۲۴ ساعت از بازداشت آنها صورت می‌گیرد، ابتدا با شلاق آنها را مذبذب می‌کنند که وسیله کابل‌های

برقی است، بعداً ضرباتی که وسیله متخصصین کاراته، و ژودو، وارد میگردند اعمال میشود. سپس بحالت اغما میافتند، معمولاً دستها و پاها و بینی آنها خرد میشود. ما مورین ساواک برای گرفتن اعتراف سر میرسند و آنها باید امضاء کنند که بهیچوجه شکنجه در مورد آنها اعمال نشده. وحالشان خوب است. این اعترافات در پرونده آنها ثبت میشود و به دادستان ارائه میگردد.

حال چند شکنجه را که من شاهد آن بودم ذکر میکنم:

" ما مورین ساواک آقای مهندس اصغر بدیع زادگان را مجبور کردند که روی یک نوع صندلی برقی بنشینند و چهار ساعت آن صندلی را داغ کردند سپس او بحال اغما افتاد، سوختگی به ستون فقرات سرایت کرد و یک بوی متعفن ساطع شد که کسی نمیتوانست به سلول ما نزدیک شود، ولی او نمرد، لکن سه بار ناچار او را جراحی کردند. او برای راه رفتن میبایستی از دوستان خود یاری بگیرد. مهدی سوالاتی (شاید صحیح آن لواسانی باشد) (مولف) که وابسته به گروه سیا هکل بود بهیچوجه دیگر نمیتوانست راه برود، دو ساق پایش شکسته بود، شکنجه با باتون برقی معمول بود، شوک های این باتون با ضرباتش اثری باقی نمیگذاشت، اما کاملاً بدن را فلج میکرد، انژکسیون دواجات مانند کاردیازول Cardiazol، چاکندن ناخن ها نیز متداول بود، زندانی همچنین در معرض نور شدید با نورافکن های قوی قرار میگرفت یعنی امواج مافوق صوت Ultrasonores با ضربات روی سر."

" من همچنین دیدم که یک زندانی که نمیتوانست ادرار کند زیرا به آلت رجولیتش آویزان کرده بودند."

زندانی ها به اندازه ای تاریک و نم ناک است که قند در آنجا آب میشود و مورچه ها جمع میشوند، بطوریکه حتی محافظین زندان در این قبیل زندانها از کار کردن امتناع میکنند، سطح یک سلول ۱/۲۵ متر و ارتفاع آن دو متر است و یک پنجره سی سانتی متری در چهل سانتی متر در بلندی دو متری نصب کرده اند، در داخل سلول چراغ نیست، یک سلول برای یک نفر هم کوچک است ولی ما سه نفر آنجا زندانی بودیم.

x x x

باری ساواک از نظر کنترل و نظارت ایرانیان فقط در داخل موزه‌های ایران بکار مشغول نیستند و مأموریت دارد ایرانیان را که در خارج نیز زندگی میکنند تحت نظارت قرار دهد، خصوصاً دانشجویانی که در اروپا و آمریکا ثبت نام کرده‌اند.

راجع به فعالیت در خارج یک هفته‌نامه انگلیسی که تمام سال کومونیستی هم ندارد، یعنی ساندی تایمز در لندن چنین مینویسد:

موضوع مورد بحث پنجشنبه دوم مه ۱۹۷۴ در لندن اتفاق افتاد. موقع تعطیل دفاتر و ادارات در چلسی Chelsea شخص سیاه پوشی، تنها در پیاده‌رو برابر یک کلوب یعنی King's Arms پنج‌گانه ساله با موهای سفید و سیاه قدم میزند و به ساعت خود نگاه میکنید و خاکستر سیگار خود را با حالت عصیان بزمین میریزد، زیر بغلش یک مجله خواندنیهاست، این علامت برای شناساندن خویش است، ولی در حقیقت او عضو ساواک است که با کسی قرار ملاقات دارد. عبدالعلیمی جهان بین که رسماً در قونسولگری ایران در لندن دبیر اول است ولی در حقیقت مأمور ساواک است، قرار می‌گیرد تا زه واردی دارد، این شخص زن جوانی است که ممکن است نهضتی را که ضد شاه تشکیل شده در نطفه خفه کند و آن جمعیت عبارت از کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در لندن است.

ساعت ۱۷ زنی بلند قد، مو سیاه پالمیاده و کیسه مخصوص خواربار که در دست دارد ظاهر میشود، با یک نگاه آن دیپلماتوا میشناسند، بدون یک کلمه گفتگو و بدون اینکه به نما یاند که او را دیده‌است داخل یک میخانه میشوند و مرد سیاه پوش به او ملحق میگردد و میگوید: "من نام ملی و همه چیز را راجع به شما میدانم، دوستان شما را میشناسم، زندگی شما را در لندن و بیشتر در تهران میدانم، هنگامیکه ما با کسی مثل شما تماس میگیریم که برای ما جالب است او را ماها تحت نظر میگیریم، شما برای ما جالب هستید با سویی عزیز خیلی هم جالب هستید!"

"الی پویی Eli Powey یک ایرانی از خانواده بختیار بود که هجده ماه پیش بعثت ازدواج با یکی از اعضاء شناخته شده هیئت اجرایی اتحادیه ملی دانشجویان انگلیسی به تبعیت انگلستان درآمده بود، بنا بر این ارتباط نزدیکی با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی داشت

خصوصاً تری پووی Therry Powey شوهر الی Eli علاقه خاصی به مخالفین رژیم تهران داشت، و غالباً در منازش جمعیت تشکیل میگردید. علی جهانبین دبیر اول سفارت گفت " من مطمئن هستم وقتی شما دانشجویان ایرانی را پذیرا می کنید فقط برای این نیست که یک گیلان و دگا بنوشید" و او برای خانم پووی بیان کرد که او انتظاراتی از او دارد، یعنی با پستی صاف و ساده از شوهرش جاسوسی کند و از میهمانان دریابد که چه فعالیت‌هایی دانشجویان ایرانی میکنند، محل فعالیت و تاریخ آن و مدت کارشان را در جمعیت‌هایی که تشکیل میشوند اطلاع دهد، الی پووی سئوالی را مطرح کرد او گفت اگر من پیشنهاد ساواک را قبول نکنم چه اتفاقی خواهد افتاد؟

علی جواب داد " هیچ اگر شما امتناع کنید که با ما کار کنید من فقط از شما خواهش خواهم کرد مذاکراتمان فراموش شود" خانم پاوی اصرار میورزد و راجع به خطراتی که خانواده‌اش را در تهران تهدید خواهد کرد سئوال میکند، به او جواب میدهد " که من در این باب نمیتوانم چیزی بگویم شما و من و آنها همه در خطریم کسی چه میداند!"

بنابراین خانم پاوی محق است که نگران شود. در سال ۱۹۷۲ ریاست کمیته‌های نفت که بر اساس آن کمیته‌های در لندن کار میکند به او ابلاغ میکند که باید به تهران برود، دو روز پس از ورودش یک تلفون عجیبی به او میشود و او را در یک خانه ظاهراً ساده احضار میکنند به آدرس ۲۳ کوچه شهریور برای مطلبی که ابتدا ارتباطی به کار شرکت او ندارد، بلکه مربوط به یک بازپرسی میباشد، و موضوع راجع به خانواده‌اش و عقائدش و افکار سیاسی او بوده و شخصی که از او سئوالات میکند پنهان نمیکند که از طرف ساواک میباشد و میگوید میدانند خانواده‌اش کجا ساکنی دارند، داشی‌های او کسی هستند و حتی میتواند بگوید که تعطیلات خود را با آنها کنار بحر خزر گذرانده است!

با این جهات و با اینکه هیچ میل نداشته است که جاسوسی شوهرش را بکند حاضر شده است که علی جهانبین را چند ماه بعد در لندن ملاقات کند " در ساعت ۱۸ مذاکراتشان پایان یافته خانم پاوی مهلت خواسته که فکر کند و جواب بدهد، علی از او سوا میشود بدون اینکه حتی با او دست بدهد، در یک مرسدس آبی می‌نشیند که دارای پلاک سیاسی است به شماره

اما آقای علی غافل بود :

کیف دستی یا کیسه خانم پاوی شامل یک گیرنده بود که در مدت سی دقیقه مذاکرات آنها ، تمام صحبت ها را ضبط میکرده . و تمام حرکات و وقایع عکس برداری میشد (یعنی هنگام ورود به کلوب (PUB) هنگامیکه او را انتظار میکشید و با او برخورد کرد ، و با هنگامیکه یکدیگر را ترک میکردند و اینکه او به قونسولگری ایران در شماره ۵۵ Kensington Court بازگشت نمود .

به محض انتشار مقاله ساندی تایمز دیگر تلفون عبدالعلی جهان بین / یا بهتر بگوئیم علی ، دیگر جواب نمیداد یعنی دیگر ما مورسا واک برای هیچکس در آنجا نبود ...

بهر حال چنین معلوم شد که یک شکار حقیقی برای دانشجویان ایرانی در خارج فراهم شده و در این شکار ساواک دارای عواملی است که همین خود دانشجویان هستند .

دانشجویان ایرانی که بخارج میرفتند دو قسم بودند یکی از خانواده های مرفه بودند که هزینه تحصیلی آنها را خانواده های خودشان تامین میکردند ، و یا نادر بودند ، در این صورت اگر بخارج میرفتند آنها شی بودند که یک بورس تحصیلی از طرف دولت به آنها داده میشد و هزینه آنها تامین میگردد ، بشرط آنکه پس از خاتمه تحصیلات در خدمت دولت انجام وظیفه کنند ، در موارد مختلفا بین الزام عادی به خیرچینی برای ساواک نیز اضافه میگردد ، بنا بر این آنچه ذکر شد داستان الی پووی شگفت انگیز نیست .

مطلب دیگری ثابت میکند که چرا تا این حد نظارت به افعال هر دانشجویی برای شاه اهمیت داشت .

دانشجویان خیلی متحرک و با حرارت بودند و به شاه با شدت حملیه میکردند و دوستانشانرا تحریک میکردند که نشریاتی علیه او چاپ کنند و حتی به ایران بفرستند . جالب است بدانیم که شاه راجع به

۱ - این انتشارات زیاد بودند ما در اینجا چند نشریه را نام میبریم : ایران آزاد که وسیله کمیته ایران آزاد منتشر میشد به آدرس ، نشریه مقاومت وسیله جمعیت ایرانی در ایالات متحده به زبان انگلیسی ، نشریه دفاع ، وسیله اتحاد ملی کنفدراسیون دانشجویان ایرانی بزبان انگلیسی ، نشریه پلی کپی شده جمعیت دانشجویان ایرانی وابسته به جمعیت فوق ، - ایران ریپورت آلمان غربی ، ایران کنت ستیت اند باتون

پلیس سیاسی خود یعنی ساواک چگونه فکر میکرد، یعنی سازمان ساواکی که تمام آنها شیکه آنرا میشناسند آنرا به یک N.K.V.D نویسنه توصیف میکنند؟

یکشنبه ۲۴ ژانویه ۱۹۷۱ اندکی پس از محاکمه گروه هجده نفری " او دریک مصاحبه مطبوعاتی که اشاره بموضوع و محاکمه پاک نژاد کرد که در خارجه میگویند " درایران شکنجه شده بود، اظهار داشت: " من نمیخواهم از خارجیها صحبت کنم که مقالات تحریک کنندهای مینویسند و برای این مقالات پولهایی دریافت مینمایند و علیه ایران مقاله مینویسند، من میخواهم در مورد اشخاصیکه به پاک نژاد تلقین میکنند که بگوید درایران شکنجه شده سخن دارم: آنان که خیالاتی میبافند و علیه ایران قلم فرسایی میکنند، این همان اشخاص هستند که به پاک نژاد تلقین میکنند که بگوید درایران شکنجه شده "

شاه درایران اریک رولو Eric Rouleau فرستاده مخصوص روزنامه لوموند فرانسه را پذیرفت. این هنگامی بود که حوادث سوء قصدها و دستگیری ها پی در پی در تهران اتفاق می افتاد، پس از آنیکه اریک رولو در مورد این سوء قصدها از شاه استوالاتی کرد گفت " از منابع مختلف اطلاع میرسد که شکنجه در زندانهای ایران اعمال میشد؟ " شاه جواب داد " بدبختی بین دشمنان ما این است که آنان ما را دست کم میگیرند، ایران ترقیات بسیاری کرده، در تمام رشتهها، من جمله در مورد تحقیقات از متهمین، از من باور کنید برای به اعتراف آوردن متهمین اعمال شکنجه لازم نیست "

اریک رولو می پرسید به کدام متد یا طریقته شما به آن اشاره میکنید او جواب میدهد " اقسام شکنجههای پیچیده وجود دارد مثلاً فشار روحی ... آقای سارتر (مقصود ژان پل سارتر است) و دوستانش که ما را به خشونت متهم میکنند بهتر است به آنچه مربوط به خود اوست دخالت کنند " جوابهای شاه به فرستاده مخصوص کانال دوم تلویزیون فرانسه که همان شب ورود او به فرانسه که دیدار رسمی بود بخش شد نیز خیلی کوتاه و

روژه - هدف تمام این نشریات این بود که رژیم شاه یک رژیم پلیسی است که آزادی بیان و قلم و اجتماعات و انتقاد وجود ندارد، رژیم است که با قساوت شکنجه میکند، که جوخه های اعدام دائماً بکار است و اقلیت ممتاز بقیه را استعمار میکند و وحشت همه جا حکمفرما است .

بر معنی بود، راجع به شکنجه در ایران شاه میگوید " نه چنین نیست ، مقالاتیکه منتشر میشود دروغی بیش نیست " جمعیتی هست بنام جمعیت " عفو بین المللی " که صحت و درستی وجدی بودن آن و اظهارات بدون عیب و نقص آن در تمام عالم شناخته شده. و اتهامات ساواک را تایید میکند. در این مورد شاه میگوید " عفو بین المللی؟ این دیگر چیست ما آنرا نمی شناسیم !

و در برابر ما او چنین گفت " ملت من تمام آزادی ها را دارد فقط آزادی خیانت را اجازه نمیدهم " ۲ " من خوانخواار نیستم، من برای کشوری خدمت میکنم، برای نسل آینده، من وقت خود را برای چند نفر احمق جوان تلف نمیکنم، من فکر نمیکنم شکنجه هاشیکه به ساواک نسبت میدهند آنقدر متداول باشد که ادعا میکنند، ولی نمیتوانم بهمه چیز نظارت داشته باشم، ما وسایل فشار معدودی داریم، فشارهای روحی خیلی بیش از فشارهای جسمی موثرند ! ۳

۱ - لوموند ۱۸ اکتبر ۱۹۷۱

۲ - زوریخ، ۴ فوریه ۱۹۷۴

۳ - راجع به آزادیهای مطبوعاتی ما با محمد سام صحبت کردیم که در آن هنگام وزیر کشور بود (دسامبر ۱۹۷۳) و سؤال چنین مطرح شد: ماده ۲۵ قانون اساسی میگوید " تمام نشریات آزادند باستثناء نشریاتیکه موجب خرابکاری میشود و خلاف دین مبین اسلام است و سانسور نیز ممنوع است " فرض کنیم روزنامه نگاری اقتصادی نظر میدهد که برقراری و ساختمان فلان کارخانه و در فلان محل از نظر اقتصادی یک اشتباه است چه اتفاقی خواهد افتاد، هنگامیکه او مقاله خود را به مدیر روزنامه ارائه میدهد؟ او جواب میدهد " از مطلب دیگری صحبت کنیم ! " در ایران یک قانون مطبوعات مفصلی وجود دارد که در آن قانون تصریح شده که " روزنامه نگار بایستی شهرت خوب داشته باشد تا روزنامه تاسیس کند و کسی که مقاله توهین آوری به شاه بنویسد به یک تا سه سال زندان محکوم میشود و یا نسبت به ملکه و یا ولیعهد، و سه ماه تا یکسال نسبت به اعضاء خانواده سلطنتی "